



امام مهدی عجل الله فرجه احیاگر

شریعت (۱)

نقد شبهاة دکتر قفاری

نصرت الله آیتی*



چکیده

شماری از نویسندگان وهابی و نیز روشن فکران معاصر با استناد به ظاهر برخی از احادیث درباره تفاوت سیره امام مهدی علیه السلام با سیره پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مدعی شده‌اند که شیعیان معتقدند امام مهدی علیه السلام شأنی پیامبرانه دارد، کاری پیامبرانه خواهد کرد، دین اسلام را نسخ خواهد نمود و آیین جدیدی را با فقه، اخلاق و مقرراتی نو بر بشر عرضه خواهد کرد؛ اعتقادی که با اندیشه ختم نبوت و شریعت از پس پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اسلام تعارضی آشکار دارد. در نقد این ادعا نخست پاره‌ای از تصریحات دانش‌مندان شیعی از جمله محدثان، متکلمان و اصولیان به مسئله ختم نبوت در پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذکر می‌شود. با وجود چنین تصریحات گوناگونی، انکار اندیشه ختم نبوت را به شیعیان نمی‌توان نسبت داد؛ نسبتی ناروا و بی‌اساس که بر پایه روایت‌هایی دوپهلو و توجیه‌پذیر گذارده شده است. در ادامه نیز احادیثی که آن معنای نادرست را تداعی می‌کند بررسی و تحلیل خواهند شد.

واژگان کلیدی

سیره نبوی، سیره مهدوی، سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ختم نبوت، قضاوت داوودی، شبهات، ناصر قفاری.

مقدمه

برخی از روایات‌ها بر تفاوت سیرت امام مهدی علیه السلام با سیرت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دلالت می‌کنند؛ روایت‌هایی که به صراحت سیرت نبوی و مهدوی را متفاوت با هم می‌خوانند و دیگر روایت‌هایی که به امام مهدی علیه السلام اقداماتی را نسبت می‌دهند که نمی‌توان آنها را در چهار چوب سنت‌های بر جای مانده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فهم و تفسیر کرد. از این رو، پرسش از نسبت سنت و سیرت نبوی و مهدوی طبیعی می‌نماید. آیا امام مهدی علیه السلام در عصر ظهور به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اقتدا نخواهد کرد؟ آیا نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که الگوی شایسته برای همه مؤمنان است، الگوی امام مهدی علیه السلام نخواهد بود؟ اگر چنین نیست، پس این روایت‌ها بر چه دلالت دارند؟ و اگر چنین است، آیا این تفاوت در شیوه رفتار همه‌جانبه و فراگیر خواهد بود، یا محدود و انگشت‌شمار؟ در هر صورت، آیا این به معنای نقص در سیرت و سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیست، با آن که قرآن آن حضرت را الگویی شایسته خوانده است؟^۱ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سنت خود را سنتی معرفی کرده که پس از آن سنتی نخواهد بود^۲ و امام علی علیه السلام آن را «اشرف السنن» یاد کرده است.^۳

و از همه مهمتر این که اگر رفتارهای امام مهدی علیه السلام را در چارچوب سنت‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نتوان تفسیر کرد، آیا نمی‌توان نتیجه گرفت که پس آن حضرت به دین جدیدی غیر از اسلام برانگیخته شده است؟ آیا این اندیشه در تعارض با ختم نبوت نیست؟ دیدگاه اندیشه‌وران شیعه در این باره چیست؟ آنان احکام جدید در عصر ظهور را چگونه با ختم نبوت سازگار می‌بینند و چه تفسیری کرده‌اند؟

پاسخ به این پرسش‌ها هم مطلوب و مفید است؛ زیرا آشنایی با حقیقت سیرت مهدوی و نسبت آن با سنت نبوی را در پی دارد و هم ضروری می‌نماید؛ زیرا برخی از نویسندگان مدعی شده‌اند که به باور شیعیان، امام مهدی علیه السلام شخصیتی پیامبرانه دارد و احکام و مقرراتی متفاوت با دین اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم وضع و اجرا خواهد نمود.

برای نمونه، روشن فکری معاصر در این باره می‌نویسد:

ظهور مهدی علیه السلام یک حرکت دینی بزرگ از جنس حرکت پیامبران است.^۴

این شخصیت الهی و پیامبرانه عمل پیامبرانه‌ای باید انجام دهد.^۵

این کلمات را به صورت صحیح می‌توان فهم و تفسیر کرد، اما نویسنده در جایی دیگر به صراحت پیامبرانه خواندن رفتار امام مهدی علیه السلام را به معنای آوردن دین، فقه، اخلاق و مقررات جدید تفسیر کرده است:

نظریه مهدویت مدعی است که احیای موقت، مقطعی، ناقص، موضعی و کوتاه، دامنه، عالم را دینی نخواهد کرد و این جهان اسطوره‌زدایی شده هم‌چنان اسطوره‌زدایی شده باقی خواهد ماند و صبغه غالب او صبغه‌ای غیردینی خواهد بود. این جهان فقط وقتی پوست می‌اندازد و عوض می‌شود که یک رجل دینی تراز اول از تبار پیامبران و هم‌شان پیامبران ظهور کند. او واجد تجربه دینی است و براساس این تجربه، جهانی

نویس می‌سازد. در این عالم دینی جدید، اخلاق، فقه و مقررات دینی جدید تألیف خواهد شد. به دور آن تجربه دینی پوسته‌ها تنیده می‌شود و مردم خودشان را با یک جهان دینی تازه تولد یافته رویه‌رو خواهند دید.^۶

کندوکاو درباره درستی و نادرستی باورهای این نویسنده به تنهایی ضرورتی ندارد، اما از کلمات دیگر او چنین برداشت می‌شود که آنچه پیش از این آمد نه باور ایشان که اعتقاد شیعیان است چرا که به اعتقاد وی رفتار پیامبران و تجدید تجربه پیامبرانه خواندن^۷ با اندیشه خاتمیت در تعارض است وی در این باره چنین گفته است:

... خصلت ولایت یعنی آن خصوصیتی که در پیامبر بود، ادامه پیدا می‌کند و با مرگ پیامبر پایان نمی‌پذیرد آن‌هم در افراد معین نه در همه افراد. در میان شیعیان این اولیاء الهی نام برده شده‌اند؛ همان‌ها که امامان شیعه نامیده می‌شوند. و نیز شخصیتی به این افراد داده شده، تقریباً برابر با شخصیت پیامبر که می‌توانیم بگوییم مفهوم خاتمیت پیامبر را دچار تزلزل کرده است... قرآن می‌گوید پیامبر خاتم النبیین است، اما شیعیان مقام و منزلتی که به ائمه خود بخشیده‌اند، تقریباً مقام و منزلتی است که پیامبر دارد... یعنی مفهوم خاتمیت در تشیع مفهوم رقیق شده و سستی است؛ زیرا امامان شیعه حق تشریح دارند، حال آن‌که این حق انحصاراً حق پیامبر است.

... از نظر شیعیان امام صادق علیه السلام و سایر ائمه فقها نیستند و رأی فقهی نمی‌دهند؛ کلماتی می‌گویند که عین حکم الهی است و همان رفتار با آن می‌کنند که با کلمات پیامبر و قرآن می‌کنند - هیچ فرقی از این جهت وجود ندارد. البته شیعیان نمی‌گفتند که امامان شیعه مورد و محل وحی قرار می‌گیرند، ولی تعبیری دیگر به کار می‌برند و می‌گویند اینها محدث و مفهوم هستند، یعنی یک جور حقایق را به ایشان می‌فهماند. آن شکلش را نمی‌گفتند، اما اسم وحی هم نمی‌آوردند؛ برای این که متمایز بشود از پیامبر. اما شأن و مرتبتی که

برای امامان شیعه قائل بودند، همان شأن پیامبر بود... اقبال می‌گوید: ... اگر قرار باشد یک مهدی بیاید که همان اتوریت پیامبر را داشته باشد، ما از فواید خاتمیت بی‌بهره می‌مانیم؛ زیرا فلسفه خاتمیت آن است که با خاتمیت، آدمیان به رهایی می‌رسند، اما اگر شما بگویید یک پیامبر صفت دیگری در آخر الزمان خواهد آمد که همان اتوریت پیامبر را خواهد داشت، آن‌گاه آن رهایی تحقق نخواهد یافت. فلذا این سؤال از شیعیان باقی است که مهدویت را چگونه با اندیشه رهایی و دموکراسی می‌توان جمع کرد.

البته نمی‌توان ادعا کرد که این پندارها درباره پیامبر خواندن امام مهدی علیه السلام و آوردن دین جدید توسط آن حضرت، با استناد به احادیثی که سیرت نبوی و مهدوی را با هم متفاوت می‌خوانند و یا احادیث مشابه آن است، اما از آن‌جا که دیگرانی نیز به عقاید شیعه بر همین پایه انتقادهایی مشابه کرده‌اند، سزاوار است که درباره درستی و نادرستی این روایت‌ها و نسبت آن با دیدگاه مورد نظر تحقیقی جامع صورت پذیرد و به این سؤال پاسخ داده شود که آیا واقعاً این احادیث بر پیامبرانه بودن شخصیت امام مهدی علیه السلام و پایان نیافتن نبوت دلالت دارند؟

برخی از وهابیان معاصر نیز با استناد به تعدادی از آن گونه روایت‌ها چنین شبهه پراکنده‌اند که به باور شیعیان مهدی شریعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نسخ خواهد کرد و آیین جدیدی را بر بشر عرضه خواهد نمود. این نسبت ناروا بهانه‌ای برای توهین و افترا به شیعیان شده است.

نویسنده وهابی معاصری در کتاب خود ذیل عنوان سیره قائم منتظر پس از گزینش معنادار تعدادی از احادیث درباره برخورد با شدت و صلابت امام مهدی علیه السلام با دشمنان می‌نویسد:

این دیدگاه شیوه قائم را متفاوت از سنت هم‌راه با رحمت و عدالتی که اهل بیت بدان شناخته می‌شوند معرفی می‌کند. بلکه او از سنت مصطفی صلی الله علیه و آله نیز خارج می‌شود و این چیزی است که شیعیان بدان تصریح می‌کنند؛ زیرا - به گمان آنها - از باقر سؤال شد: «آیا قائم به سیرت محمد خواهد بود؟ او پاسخ

داد: هرگز همانا رسول خدا همراه با بخشش با امت خود رفتار می‌کرد و دل‌های مردم را جذب خود می‌نمود ولی قائم مأمور شده است که با کشتار رفتار کند و از کسی طلب توبه نکند. وای به حال کسی که با او به مخالفت برخیزد» پس شیعه گمان می‌کند که قائم به روشی متفاوت با سیره و روش رسول خدا ﷺ مأمور شده است، در حالی که به اجماع مسلمانان هر چه مخالف سیره رسول خدا ﷺ باشد، از اسلام نیست. پس آیا قائم به دینی غیر از اسلام برانگیخته شده است؟

چگونه او مأمور به روشی برخلاف سیره رسول خداست؟ آیا او پیامبری است که بر او وحی تازه‌ای شده؟ با این که بعد از خاتم الانبیا پیامبری نیست و بعد از وفات او وحی نیز منقطع شد و هر کس چیزی جز این را ادعا کند، دروغ‌پرداز و دجال است؛ چراکه این ادعا با نصوص قطعی و اجماع مسلمین بر پایان یافتن وحی و نبوت با وفات سرور پیامبران حضرت محمد ﷺ در تعارض است.

این نویسنده در ادامه با استناد به روایت‌هایی، به پندار خود مافی‌الضمیر شیعیان را چنین به تصویر می‌کشد:

لیکن این روایات مکنونات قلبی سازندگان آن را به تصویر می‌کشد و کینه‌های آنان نسبت به مردم و خصوصاً امت اسلام که مخالف با روش آنها هستند را نمایان می‌سازد و نشان می‌دهد که آنان روز نزدیکی را آرزو می‌کنند که در آن روز به خواب‌هایشان جامه عمل بپوشانند؛ خواب‌هایی که این روایات از آن پرده برمی‌دارد و حقیقت تشیع عصر صفوی و دولت آیف‌الله‌ها و سازمان‌های آنها در لبنان آن را ترسیم می‌کند.

و در ادامه می‌نویسد:

و این برای آشکار کردن این که اوهام شیعه در کتاب خدا و سنت پیامبرش ریشه ندارد و بلکه بدعت تازه‌ای از سوی قائمشان است، کفایت می‌کند.^۸

و یا در جایی دیگر می‌نویسد:

هم‌چنین منتظر شیعیان دین اسلام را در خصوص مسئله گرفتن جزیه از اهل کتاب تغییر می‌دهد و روایاتشان تصریح می‌کند که منتظرشان در این خصوص با فرمان پیامبر خدا ﷺ مخالفت می‌کند. در روایات شیعیان آمده است: «صاحب این امر آن‌چنان که پیامبر خدا ﷺ جزیه می‌گرفت، جزیه نمی‌گیرد.» و این اعتراف است به خروج از سنت پیامبر خدا ﷺ و تغییر عامدانه آن. آیا جعل‌کنندگان این روایات در صدد سست کردن جایگاه شریعت اسلام نزد پیروان خود بوده‌اند و می‌خواستند آنها را نسبت به خروج از شریعت اسلام تحریک نمایند؟^۹

از کلمات نویسندگان یاد شده می‌توان دو ادعا را استخراج کرد:

۱. به باور شیعیان امام مهدی علیه السلام به شریعتی متفاوت با شریعت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

برخی از وهابیان معاصر نیز با استناد به تعدادی از روایت‌ها چنین شبهه پراکنده‌اند که به باور شیعیان مهدی شریعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نسخ خواهد کرد و آیین جدیدی را بر بشر عرضه خواهد نمود.

نویسندگان، گریزی از ذکر نمونه‌هایی از سخنان اندیش‌مندان شیعه درباره این مسئله نیست.

پیامبرانه نبودن شخصیت امام مهدی علیه السلام مسئله‌ای به شمار می‌رود که گاه به صراحت عالمان شیعی بدان پرداخته‌اند و گاه به التزام می‌توان آن را فهمید. تصریح به ختم نبوت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، گردآوری و ثبت احادیثی که بر این مطلب دلالت دارند، تعریف امام به گونه‌ای متفاوت با نبی و...، همگی به التزام بر این نکته دلالت دارند که به باور دانش‌مندان شیعه هیچ شخصیتی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مقام نبوت نرسیده و نخواهد رسید، گرچه به لحاظ فضایل انسانی و معنوی در بلندترین درجات باشد. بر این اساس امام مهدی علیه السلام نه پیامبری جدید خواهد بود و نه به شریعتی تازه مبعوث خواهد شد.

از این‌رو، پس از بیان پاره‌ای از کلمات عالمان شیعه که به ختم نبوت در پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تصریح کرده‌اند، این مطلب را در کتاب‌های حدیثی، کلامی و اصولی پی می‌گیریم:

۱. تصریح عالمان شیعه به ختم نبوت:

یکم. علی بن حسین بن بابویه صدوق اول:

... خداوند محمد صلی الله علیه و آله را خاتم پیامبران و شریعتش را خاتم شرایع قرار داد و دین و شریعت او را تا روز قیامت ماندگار قرار داد.^{۱۰}

دوم. شیخ صدوق:

اگر در قرآن نیامده بود که محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران است، ضرورت داشت که در هر زمانی پیامبری باشد، لیکن از آن‌جا که در قرآن چنین آمده است، پس بعد از او پیامبری نخواهد بود.^{۱۱}

سوم. شیخ مفید:

... عقل برانگیخته شدن پیامبری پس از پیامبر ما و نسخ شریعت او را نفی نمی‌کند، هم‌چنان‌که ادیان پیامبران پیشین نسخ شد، ولی آن‌چه حصول چنین امری را نفی می‌کند، اجماع و علم به این است که چنین چیزی مخالف با دین پیامبر صلی الله علیه و آله است و این مطلب یقینی و ضروری است و همه امامیه بدون هیچ اختلافی بر این عقیده اتفاق نظر دارند.^{۱۲}

برانگیخته خواهد شد و دست کم بخش‌هایی از رفتار امام مهدی علیه السلام در چارچوب شریعت اسلام فهمیدنی و تفسیر شدنی نخواهد بود؛

۲. امام مهدی علیه السلام شخصیتی پیامبرانه دارد و در نتیجه نبوت در وجود مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خاتمه نیافته است.

بررسی درستی و نادرستی ادعاهای یاد شده افزون بر شیوه نقلی، به گونه کلامی نیز ممکن است. با وجود این، شیوه نقلی را برگزیدیم که از دو جهت سامان می‌یابد:

یکم. آیا این سخن با مبانی فکری اندیشه‌وران شیعه هم‌خوانی دارد و آیا از میان عالمان شیعی کسی را می‌توان یافت که شخصیت امام مهدی علیه السلام را پیامبرانه و به وحی دست یابنده بیندازد؟

دوم. آیا احادیث اهل بیت علیهم السلام شریعت امام مهدی علیه السلام را با شریعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله متفاوت می‌خوانند؟ آیا روایت‌هایی که سبب شکل گرفتن شبهه تفاوت شریعت امام مهدی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و یا دست کم زمینه ایجاد چنین شبهه‌ای را پدید می‌آورند، از نظر سند و دلالت بدون اشکالند؟ آیا آن بخش از رفتارهای امام مهدی علیه السلام که به ظاهر با سنت‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم‌خوانی ندارد بر تفاوت شریعت آن حضرت با شریعت اسلام دلالت می‌کنند؟

بخش یکم

اندیشه‌ورزان شیعه و اندیشه ختم نبوت دین اسلام خاتم ادیان الهی و پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله آخرین پیامبری به شمار می‌رود که خداوند متعال او را برای هدایت بشر برانگیخته است. سلسله انبیا در وجود مقدس آن حضرت خاتمه می‌یابد و در نتیجه امام مهدی علیه السلام نه در شمار پیامبران است، نه به شریعتی جدید مبعوث خواهد شد و نه به او هم‌چون پیامبران فرشته وحی نازل می‌شود. این باورها از ضروری‌ترین عقاید شیعیان است و همه شیعیان از خرد و کلان و دانش‌مند و عامی به آنها آگاهند. از این‌رو، اثبات این مطلب برای مخاطب شیعه کاری به ظاهر بیهوده جلوه می‌نماید، اما با وجود نفی این باور ضروری در کلمات شماری از

وی در جای دیگر در پاسخ سؤال از ختم نبوت می‌نویسد:

ما ختم نبوت در پیامبر اسلام ﷺ را از دین آن حضرت دریافته‌ایم. اگر پرسیده شود از کجا؟ پاسخ این است که از قرآن و حدیث، اما قرآن از این آیه ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ و اما حدیث از این کلام آن حضرت که به امام علی علیه السلام فرمودند: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى»^{۱۳}.

چهارم. ابوالصلاح حلبی:

ما می‌دانیم پس از رسول الله ﷺ پیامبری نیست.^{۱۴}

پنجم. شیخ طوسی:

... روشن شد که شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله ما تا روز قیامت پایدار است و بر آیندگان عمل به آن لازم است، هم‌چنان‌که معاصران پیامبر صلی الله علیه و آله ملزم به عمل به آن بودند.^{۱۵}

ششم. علامه حلی در استدلال بر ضرورت امام معصوم می‌نویسد:

... و از آن‌جا که محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران است و پس از او پیامبری نیست، پس باید امام معصوم وجود داشته باشد.^{۱۶}

هفتم. بهاء‌الدین نجفی:

در زمان ما ثابت است که محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران است، پس باید بعد از او کسی باشد که شریعت او را برپا دارد...^{۱۷}

گرچه این جملات آشکارا بر سلب پیامبری و وضع احکام جدید از سوی هیچ کدام از امامان معصوم علیهم السلام و از جمله امام مهدی علیه السلام دلالتی نداشتند، بی‌گمان این مطلب از لوازم آشکار و تردیدناپذیر ختم نبوت در وجود مقدس حضرت محمد صلی الله علیه و آله است؛ افزون بر این که در کلمات برخی از اندیشه‌وران یاد شده به صراحت شریعت محمدی خاتم شرایع خوانده شده بود.

۲. دیدگاه محدثان شیعه

افزون بر تصریحات پیش آمده، اندیشه ختم نبوت به صورت گسترده‌ای در کتاب‌های حدیثی عالمان شیعه به چشم می‌خورد. محدثان شیعه در مواضع مختلفی از کتاب‌های خود احادیث متعدد و متنوعی را از پیشوایان معصوم علیهم السلام درباره ختم نبوت روایت کرده‌اند. پاره‌ای از کتاب‌هایی که این احادیث در آنها روایت شده است بدین قرارند:

یکم محاسن برقی:

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

و قد قال له (علی علیه السلام) رسول الله ﷺ أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لاني بعدی؛^{۱۸}

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمودند: تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی، جز این که پس از من پیامبری نیست.

امام مهدی علیه السلام نه در شمار پیامبران است، نه به شریعتی جدید مبعوث خواهد شد و نه به او هم‌چون پیامبران فرشته وحی نازل می‌شود. این باورها از ضروری‌ترین عقاید شیعیان است و همه شیعیان از خرد و کلان و دانش‌مند و عامی به آنها آگاهند.

دوم. قرب الاسناد:

طبق روایت این کتاب امام صادق علیه السلام این دعا را به یکی از اصحاب آموخته‌اند:

اللهم رب السموات السبع و ما فيهن... و رب محمد خاتم النبيين أسئلك...^{۱۹}
 بار خدایای پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و آنچه در آن است... و ای پروردگار محمد خاتم پیامبران، تو را می‌خوانم...

سوم. کافی:

به روایت کلینی امام رضا علیه السلام در یکی از خطبه‌های خود چنین فرموده‌اند:

الحمد لله الذي حمد في الكتاب نفسه... و صلى الله على محمد خاتم النبوة و خير البرية...^{۲۰}
 حمد مخصوص خدای است که در قرآن خود را ستایش نمود... و درود خداوند بر محمد که ختم نبوت است و بهترین خلایق...

و آن حضرت در جایی دیگر چنین می‌فرمایند:

... فهى فى ولد على عليه السلام خاصة إلى يوم القيامة إذ لا نبى بعد محمد صلى الله عليه وآله؛^{۲۱}
 امامت منحصرأ تا روز قیامت در نسل علی علیه السلام است چراکه پس از محمد صلى الله عليه وآله پیامبری نخواهد بود.

چهارم. دعائم الاسلام:

در این کتاب از پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله روایت شده است:

أيها الناس اعلموا أنّ علياً منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانبى بعدى؛^{۲۲}
 ای مردم بدانید که علی و من مانند هارون و موسی نسبت داریم، مگر این‌که پس از من پیامبری نیست.

پنجم. امالی:

بنابر روایتی معروف، عبدالعظیم حسنی عقاید خود را بر امام هادی علیه السلام عرضه کرد و آن حضرت پس از تأیید آنها فرمود:

إنى أقول إن الله تعالى واحد... و إن محمداً عبده و

رسوله خاتم النبيين فلا نبى بعده إلى يوم القيامة و إن شريعته خاتمة الشرايع فلا شريعة بعدها إلى يوم القيامة؛^{۲۳}

من بر این اعتقاد که خداوند بلند مرتبه یکی است... و محمد بنده خدا و فرستاده او و خاتم پیامبران است و پس از او تا روز قیامت پیامبری نیست و شریعت او خاتم شریعت‌هاست و پس از آن تا روز قیامت شریعتی نیست.

ششم. كفاية الاثر:

به روایت این کتاب پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله به حضرت زهرا عليها السلام فرمود:

... فنحن اهل بيت أعطانا الله سبع خصال لم يعطها قبلنا و لا يعطها أحداً بعدنا لنا خاتم النبيين و أحب الخلق إلى الله عز و جل و هو أنا أبوك؛^{۲۴}

... ما خاندانی هستیم که خداوند هفت ویژگی را به ما ارزانی داشته است و پیش و پس از ما آن را به کسی عطا نکرده است. خاتم پیامبران و محبوب‌ترین خلایق نزد خداوند بلند مرتبه از ماست و او من هستیم؛ پدر تو.

هفتم. تهذيب الاحكام:

به گفته شیخ طوسی امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب و مشتاقان زیارت حرم مطهر امام علی علیه السلام فرمود:

... فإنك زائر الآباء الأولين و محمداً خاتم النبيين و علياً سيد الوصيين...؛^{۲۵}

... همانا تو زیارت کننده اولین پدران و محمد خاتم پیامبران و علی سرور اوصیا هستی...

آن‌چه گذشت قطره‌ای از دریای روایاتی است که وجود مقدس پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله را خاتم سلسله نبوت معرفی می‌کند.

چنان‌که گذشت، روایات بر نفی پیامبری امامان معصوم علیهم السلام و از جمله امام مهدی عجل الله تعالی فرجه و نزول وحی بر ایشان و بعثت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه به شریعتی جدید تصریح نکرده‌اند، اما روشن است که لازمه ختم نبوت در پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله این است که پس از ایشان هیچ شخصیتی به مقام پیامبری نمی‌رسد و شریعت تازه‌ای بر بشر عرضه نمی‌نماید.

۳. دیدگاه متکلمان شیعه

از دیگر جاهایی به می‌توان دیدگاه که اندیشه‌وران شیعی درباره پیامبرانه نبودن شخصیت امام مهدی علیه السلام را دریافت کتاب‌های کلامی و بحث‌ها به تعریف نبی و امام و تفاوت این دو است.

یکم. سید مرتضی:

نبی به جهت عصمت و افضل بودنش نبی نیست، گرچه این کفایت می‌کند، بلکه از آن جهت نبی است که بدون واسطه یا با واسطه روح‌الآمین از جانب خداوند خبر می‌آورد و امام گرچه معصوم و افضل است، لیکن از ناحیه نبی و نه از ناحیه خداوند خبر می‌دهد. بنابراین، میان نبی و امام تفاوت آشکاری وجود دارد.^{۲۶}

دوم. شیخ طوسی:

شیخ طوسی نبوت را چنین تعریف می‌کند:

نبی در عرف عبارت است از کسی که بدون واسطه بشری از جانب خداوند خبر می‌آورد.^{۲۷}

وی در جایی دیگر تفاوت مفهوم امام و نبی و خالی بودن امام از هر نوع شسائیت پیامبری را این‌گونه توضیح داده است:

تفاوت میان نبی و امام این است که نبی کسی است که از نزد خداوند تعالی بدون واسطه بشری خبر می‌آورد. امام، امت و نقل‌کنندگان از نبی صلی الله علیه و آله در این تعریف داخل نیستند، گرچه جملگی از نزد خداوند به واسطه بشر (نبی) خبر بدهند و ما در تعریف نبی قید بشر را افزودیم؛ زیرا نبی هم با واسطه از ناحیه خداوند خبر می‌آورد، لیکن آن واسطه فرشته است، نه بشر و در این خصوصیت جز نبی کسی با او مشارکت ندارد.^{۲۸}

سوم. علامه حلی:

ایشان نبی را چنین تعریف می‌کند:

نبی انسانی است که از نزد خداوند خبر می‌آورد، بدون واسطه بشر.^{۲۹}

فاضل مقداد در شرح این سخن چنین می‌نویسد:

با قید «انسان» فرشته خارج می‌شود و با قید «از نزد خداوند خبر می‌آورد» مخبر از غیر خدا خارج می‌شود و با قید «عدم واسطه بشر» امام و عالم خارج می‌شوند؛ چراکه این دو نیز از جانب خداوند خبر می‌دهند، لیکن با واسطه پیامبر.^{۳۰}

چهارم. ابن میثم بحرانی:

وی نبی را چنین تعریف می‌کند:

نبی انسانی است که از آسمان به اصلاح امور معاش و معاد انسان‌ها مأموریت یافته و از چگونگی این مهم آگاهی دارد و در دانشش بی‌نیاز است و امر او از

ناحیه آسمان و بدون واسطه بشری است و ادعای پیامبری اش همراه با امور خارق‌العاده است و ما با قید «در دانشش بی‌نیاز است» تا آخر آن امام را از تعریف خارج کردیم؛ زیرا گرچه امام عالم است و از آسمان مأمور به اصلاح امور خلق است، این کار با واسطه نبی انجام می‌پذیرد.^{۳۱}

متکلمان شیعه برای نبی و امام دو تعریف متفاوت بیان کرده‌اند: آنان از یک‌سو با دقت تمام در نبی قیدی را افزوده‌اند که آن را از امام متمایز کند و از سوی دیگر به تفاوت مفهوم این دو تصریح کرده‌اند. از این‌رو، به باور ایشان به هیچ عنوان مفهوم نبی بر امام منطبق نمی‌شود و دانش‌مندان شیعه به پیامبری امام مهدی عجله تعالی فرجه هیچ‌گونه اعتقادی ندارند.

۴. دیدگاه اصولیان شیعه

ختم نبوت با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پیروی امام مهدی عجله تعالی فرجه از شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب‌های علم اصول نیز مطرح شده است. برای نمونه به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم:

یکم. آخوند خراسانی:

وی در این باره می‌نویسد:

احکامی که به مرحله فعلیت نرسیده‌اند کم نیستند مانند مواردی که اصول یا امارات برخلاف آن قائم شود و مانند برخی از احکام در اوایل بعثت و بلکه تا روز قیام قائم عجله تعالی فرجه با این‌که حلال محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا روز قیامت حلال است و حرام او نیز تا روز قیامت حرام است و با وجود این گاهی آنچه از فعلیت یافتن احکام ممانعت می‌کرده، هم‌چنان باقی می‌ماند تا این‌که خورشید هدایت طلوع کند و تاریکی‌ها از میان برود، هم‌چنان‌که به این مسئله در احادیث امامان معصوم علیهم السلام نیز پرداخته شده است.^{۳۳}

دوم. آقا ضیاء عراقی:

و شاید بسیاری از احکام هنوز در مرتبه انشا باشند و به مرحله فعلیت نرسیده باشند تا این‌که حضرت حجت عجله تعالی فرجه ظهور نماید.^{۳۳}

سوم. امام خمینی ره

بدان‌که حکم شرعی دو مرتبه دارد: مرتبه نخست مرتبه انشا و جعل حکم بر موضوع است، مانند احکام کلی قانونی پیش از لحاظ مشخصات و مقیداتش مانند این سخن خداوند متعال «أوفوا بالعقود» یا «أحلّ الله البيع» و مانند احکام شرعی‌ای که روح‌الامین بر قلب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد، لیکن به دلیل رعایت پاره‌ای از مصالح زمان اجرای آن نرسیده و اجرای آن تا ظهور دولت حقه امام مهدی عجله تعالی فرجه به تأخیر افتاده است.^{۳۴}

چهارم. آیه‌الله خوئی:

ایشان در بحث دلایل «اصالة البرائة» آورده است:

... از ظاهر این دسته از روایات چنین فهمیده می‌شود که طبق مصلحت الهی برخی از احکام تا زمان ظهور امام مهدی عجله تعالی فرجه مخفی می‌ماند و شاید مقصود روایاتی که می‌گویند آن حضرت دین جدیدی می‌آورد، همین مطلب باشد.^{۳۵}

از کلمات اندیشه‌وران یاد شده، فهمیده می‌شود که به باور ایشان احکام جدیدی که در زمان امام مهدی عجله تعالی فرجه مبنای عمل قرار می‌گیرند، قانون‌هایی از پیش وضع شده (که به اصطلاح مرحله انشا را گذرانده‌اند) هستند و امام مهدی عجله تعالی فرجه تنها آن قوانین را اجرا می‌کند و هرگز قانون تازه‌ای وضع نمی‌کند و بر دین اسلام چیزی نمی‌افزاید. به تعبیر دیگر، خداوند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را همراه با مجموعه دین اسلام شامل باورها، اخلاقیات و احکام انشایی و فعلی مبعوث نمود، اما از میان مجموعه احکام و قوانین دینی برخی افزون بر مرحله وضع و انشا برای اجرا به مسلمین ابلاغ شده است و اجرای برخی از آنها به عصر ظهور سپرده شده تا با فراهم شدن زمینه‌ها و یا فقدان موانع، امام مهدی عجله تعالی فرجه آنها را اجرا کند. بر این اساس، امام مهدی عجله تعالی فرجه وضع‌کننده قوانین جدید نیست و احکام دینی وصف جدید و تازه به خود نمی‌گیرند، چراکه این احکام از پیش وضع شده و بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده‌اند، اما امام مهدی عجله تعالی فرجه آنها را اجرا خواهد کرد.

امام خمینی ره به این مطلب چنین تصریح می‌کند:

حکم انشایی حکمی است که مرحله انشا و جعل را پشت سر گذاشته باشد، چه اصلاً به مردم اعلان نشده باشد - به جهت رعایت مصالحی که در مخفی ماندن آن احکام وجود داشته - مانند احکامی که نزد امام عصر علیه السلام به ودیعت نهاده شده و زمان اجرای آن تا ظهور آن حضرت به تأخیر افتاده است...^{۲۶}

ایشان در ادامه به لغو بودن جعل احکام انشایی با وجود قیام اماره یا اصل از اول زمان تشریح برخلاف آن پاسخ می‌دهد و می‌نویسد:

پاسخ اشکال یاد شده این است که بالاخره وقتی - ولو آن وقت زمان ظهور دولت حقه باشد - خطا آشکار می‌شود و اگر آن حکم از اساس انشا نمی‌شد تا ابد و حتی پس از قیام قائم علیه السلام رها می‌شد، چراکه باب وحی و تشریح احکام پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بسته شد.^{۲۷}

آیه‌الله سیدمحمد سعید حکیم نیز در این باره چنین می‌نویسد:

... هم‌چنان که احکامی که به دست حضرت حجت علیه السلام ظاهر می‌شود یا احکامی است که بر موضوعات خاص خودش معلق شده و جز با ظهور آن حضرت به فعلیت نمی‌رسد و یا آن احکام به هنگام ظهور جعل می‌شوند و اگرچه آن حضرت علیه السلام از همان آغاز می‌داند که این احکام در وقت خودش تشریح شده بودند و آنها را از طریق پدرانش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دریافت کرده است و به همین دلیل، استناد این احکام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صحیح خواهد بود و با دلایلی که بر عدم نسخ شریعت محمدی و نیز حلال بودن حلال او تا قیامت و حرام بودن حرام او تا قیامت نیز منافات ندارد.^{۲۸}

آیه‌الله سیدمحسن حکیم در شرح کلام آخوند خراسانی می‌نویسد:

هم‌چنین است وضعیت برخی از احکام از آغاز بعثت تا زمان ظهور حضرت حجت علیه السلام چراکه این احکام پس از آن که به مرحله فعلیت نرسیده بودند، در عصر ظهور فعلیت خواهند یافت و توهم نشود که عصر ظهور زمان ثبوت این احکام است و نه زمان فعلیت آنها چراکه لازمه این سخن تغییر احکام با ظهور امام مهدی علیه السلام است و حال آن که این مطلب با روایاتی که حلال محمد را تا قیامت حلال و حرام او را نیز تا قیامت حرام می‌داند، منافات دارد.^{۲۹}

آیا عجیب نیست که ده‌ها عبارت صریح عالمان شیعه درباره ختم نبوت با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ختم شرایع در شریعت اسلام نادیده انگاشته شود و در مقابل به استناد تعداد اندکی از روایات که آنها را نیز هم‌آهنگ با اندیشه ختم نبوت می‌توان تفسیر کرد، نفی اندیشه خاتمیت را به شیعیان نسبت داد؟ با این که به اقتضای انصاف در داوری اگر بر فرض نتوان از این احادیث معنایی هم‌سو و هم‌نوا با اندیشه ختم نبوت فهم کرد، باید به استناد آن همه تصریح این روایات را توجیه کرد، نه این که به استناد این احادیث آن همه تصریح را نادیده گرفت.

احکام جدیدی که در زمان امام مهدی علیه السلام معنای عمل قرار می‌گیرند، قانون‌هایی از پیش وضع شده (که به اصطلاح مرحله انشا را گذرانده‌اند) هستند و امام مهدی علیه السلام تنها آن قوانین را اجرا می‌کند و هرگز قانون تازه‌ای وضع نمی‌کند و بر دین اسلام چیزی نمی‌افزاید.

این نکته ساده و بدیهی است، اما نویسندگان یاد شده خود را به بی خبری زده‌اند و یا از آن غفلت کرده‌اند و به جای این که برای آگاهی از اعتقادات شیعیان به آن همه گفتارهای صریح مراجعه کنند، به روایاتی دوپهلوی استناد کرده‌اند و دقیقاً از آنها معنایی تفسیر نموده‌اند که با آن همه گفتارهای صریح در تعارض است. بی‌گمان چنین شیوه‌ای مبنای علمی استوار ندارد.

بخش دوم: روایات به ظاهر معارض

پس از بررسی پاره‌ای از کلمات اندیشه‌وران شیعه درباره مسئله ختم نبوت به بررسی احادیثی می‌پردازیم که به ظاهر مخالف این باورند. منتقدان به استناد این روایت‌ها مدعی شده‌اند که به باور شیعیان، امام مهدی علیه السلام سیره‌ای متفاوت با سیره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دارد. از این رو، ایشان دین اسلام را نسخ می‌کند و به شریعت جدیدی مبعوث می‌شود. پیش از طرح و بررسی این روایات تذکر چند نکته ضروری می‌نماید:

۱. از آن جا که دکتر ناصر قفاری، نویسنده وهابی معاصر در کتاب *اصول مذهب الشیعة الامامیة الاثنی عشریة* مجموعه احادیثی را گرد آورده که این معنا را تداعی می‌کنند به نقد کلمات ایشان بسنده می‌کنیم. طبیعی است که با روشن شدن مفهوم حقیقی احادیث مورد نظر ایشان و حل شدن ابهامات درباره آنها، دیگر منتقدانی که به استناد این احادیث بر عقاید شیعه خرده گرفته‌اند نیز پاسخ خود را خواهند یافت. بر این اساس، پاسخ شبهات دیگر منتقدان جدا نخواهد آمد.

۲. این نویسنده برای اثبات دعاوی خود دو فصل مستقل تحت عناوین «شریعت مهدی منتظر شیعیان» و «سیره قائم منتظر» آورده است.^{۲۰} روح این دو فصل و پیام اصلی آن اثبات نسخ شریعت اسلام و آورده شدن دین جدید توسط امام مهدی علیه السلام شیعیان است. از این رو، این نوشتار این دو فصل را یک‌سره نقد و بررسی خواهد کرد، گرچه گاه پاره‌ای از شبهات پیوند وثیقی با آن پیام اصلی ندارند.

۳. برخلاف اهل سنت که وجود یک روایت در صحیح بخاری و مسلم را علامت قطعیت صدور آن حدیث می‌دانند، به اعتقاد اکثر اندیشه‌وران شیعی که مشی اصولی دارند، وجود یک روایت در منابع کهن هرچند از کتب اربعه باشد، به خودی خود

چیزی را ثابت نمی‌کند و به حدیث اعتبار نمی‌بخشد. بنابراین، پذیرش یک حدیث مشروط به حصول اطمینان به صدور آن از معصوم است که این اطمینان گاه از راه وثاقت راویان به دست می‌آید و گاه از طریق قراین داخلی و خارجی و بدون حصول چنین اطمینانی حدیث فاقد ارزش و اعتبار است. از این رو، به صرف این که به عنوان مثال شیخ کلینی یا شیخ صدوق حدیثی را در کتاب‌های خود ثبت کرده‌اند، نمی‌توان به عالمان شیعه اعتقاد به محتوای آن را نسبت داد، مگر این که آن روایت سندی اطمینان بخش داشته باشد و یا قرآینی محتوای آن را تأیید کنند. این سخن درباره عالمان اخباری مسلک نیز صادق است؛ چرا که آنان بیشتر به قطعیت روایات کتب اربعه معتقد هستند و بسیاری از احادیثی که جناب آقای قفاری به آن استناد جسته از غیر کتب اربعه است. براساس چنین معیاری اگر بخواهیم احادیثی را ارزیابی کنیم چه بسا بسیاری از آنها که جناب قفاری به استناد آنها بر باورهای شیعیان خرده گرفته، از گردونه اعتبار خارج شوند و در نتیجه شبهاتی که براساس آنها طرح شده‌اند نیز خودبه‌خود از میان بروند.

شبهه یکم

آقای قفاری تحت عنوان «مهدی پس از بازگشت پنداری‌اش» به طرح چند سرفصل پرداخته است. عنوان سرفصل اول عبارت است از «دین مهدی منتظر شیعیان». وی ذیل این عنوان می‌نویسد:

این بابویه در کتاب *اعتقادات* که دین امامیه را خوانده می‌شود، می‌نویسد: هنگامی که مهدی از غیبت باز گردد، احکام ارث دین اسلام را نسخ می‌کند. او از صادق چنین روایت می‌کند: «خداوند دو هزار سال پیش از خلق بدن‌ها میان ارواح در عالم ارواح رابطه برادری برقرار نمود و چون قائم ما اهل بیت قیام کند، برادر از برادر خود در عالم ارواح ارث می‌برد و از برادری که در ولادت با او شریک است، ارث نمی‌برد.» شاید این روایت از آن چه در ذهن سردمداران این گروه [شیعه] خلجان می‌کند، پرده بردارد. آنها می‌خواهند ارتباطات حزبی و تشکیلاتی را در میان پیروان خود جانشین

پیوندهای ناشی از خویشاوندی و تولد نمایند و اموال مردم را به اسم این ارتباط و برادری به چنگ آورند و آرزو می‌کنند هنگام برپایی دولت موعود این را اجرا نمایند و آن را برای این که پذیرفتنی جلوه دهند، به اهل بیت نسبت می‌دهند. هم‌چنان که این روایت از انگیزه جعل‌کنندگان آن که سرپوش گذاردن بر شریعت اسلام و تعطیل نمودن آن است، پرده برمی‌دارد و تفکر ملحدانه‌ای را نشان می‌دهد که در صدد ویران کردن شریعت و انکار اندیشه ختم نبوت است. این ادعا افزون بر این که خروج از شریعت اسلام است، با حکم عقل نیز مخالف می‌نماید؛ چرا که ارث‌بری وابسته به ارتباطات خویشاوندی و ولادت است و برادری پنداری ازلی را بشر درک نمی‌کند تا بخواهد معیاری برای تقسیم ارث باشد.^{۴۱}

نقد و بررسی

اولاً هم‌چنان که از عنوان کتاب *اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه* برمی‌آید، قفاری در صدد بیان اصول اعتقادات شیعه است؛ مذهب شیعه باورهای بی‌دردی دارد که نظام اعتقادی‌اش را تشکیل می‌دهند و شیعه با این باورها تعریف می‌شود. باورهای اصلی و فرعی، این نویسنده به نقد باورهای اصلی و بنیادین مذهب شیعه پرداخته است. بی‌گمان تنها عقیده‌ای که از مسلمات آن مذهب باشد، عنصر بنیادین یک مذهب به شمار می‌رود، آن عقیده باید پذیرفته همه عالمان و اندیشه‌وران آن مذهب نیز باشد و یا دست کم مخالفانش انگشت‌شمار بنمایند. در غیر این صورت، نسبت دادن این باور به آن مکتب فکری بی‌اساس خواهد بود. با توجه به این ضابطه کلی باید دید که آیا اعتقاد به تقسیم ارث در عصر ظهور براساس خویشاوندی در عالم ارواح از مسلمات مکتب تشیع است و آیا اکثر عالمان شیعی آن را پذیرفته‌اند!

خوش‌بختانه افزون بر این که هیچ یک از عالمان شیعه به قطعیت و مسلم بودن این مسئله تصریح نکرده است، از روایت مورد نظر جناب آقای قفاری در کتاب‌های مهمی هم‌چون *کافی، تهذیب و استبصار* اثری نیست و از میان دانش‌مندان شیعی تنها چهار عالم این حدیث را در کتاب‌های خود ثبت کرده‌اند؛ شیخ صدوق^{۴۲}، حسن بن سلیمان حلی در *مختصر بصائر الدرجات*،^{۴۳} علامه مجلسی در *بحار الأنوار*^{۴۴} و میرزا حسین نوری در *مستدرک وسائل الشیعه*^{۴۵} که البته این سه عالم همگی از شیخ صدوق روایت کرده‌اند. بر اهل تحقیق روشن است که علامه مجلسی و میرزا حسین نوری در مقام جمع‌آوری احادیث و به اصطلاح امروزه موسوعه‌نویسی بوده‌اند و هدف ایشان لزوماً گردآوری احادیث پذیرفته شده نبوده است. بر این اساس، این دو شخصیت را از معتقدان به مضمون این حدیث نمی‌توان شمرد.

از میان عالمان شیعه از عصر غیبت تا به امروز تنها دو عالم شیعی این حدیث را در کتاب خود ثبت کرده‌اند و آن را پذیرفته‌اند؛ البته اگر ثبت حدیثی در کتابی به معنای پذیرش آن حدیث باشد این مطلب جای مناقشه بسیار دارد. با وجود این، چگونه نویسنده یاد شده این باور را از اصول اعتقادات شیعه برمی‌شمرد و آن را به شیعیان نسبت می‌دهد، به گونه‌ای که

بر اساس آن، مخاطب بی اطلاع گمان می برد این عقیده از عقاید مسلم شیعه و از باورهای است که تمام دانش مندان شیعه بر آن اتفاق نظر دارند. افزون بر این، نویسنده یاد شده این حدیث را از کتاب اعتقادات شیخ صدوق نقل کرده و این کتاب را است. بنابر ظاهر کلمات نویسنده، شیخ صدوق؛ در مقام شمارش عقاید شیعه باور به تقسیم ارث بر اساس خویشاوندی در عالم ارواح را از عقاید شیعه شمرده است، در حالی که با مراجعه به کتاب اعتقادات حقیقت را چیزی دیگر می یابیم.

شیخ صدوق در باب اعتقاد شیعه درباره نفوس و ارواح می نویسد:

و اعتقاد ما درباره روح این است که چون روح از بدن مفارقت می کند، باقی می ماند. برخی از آنها از نعمت‌ها بهره مند می شوند و برخی در عذابند تا این که خداوند آنها را با قدرتش به بدن‌ها برگرداند. عیسی بن مریم علیه السلام به حواریون فرمود: به حق به شما می گویم که به آسمان صعود نمی کند مگر آن چه از آسمان فرود آمده باشد... و خداوند فرمود: و کسانی را که در راه خدا کشته می شوند مرده نخوانید بلکه زنده اند ولی شما نمی دانید. و پیامبر فرمود: ارواح لشگریانی اجتماع یافته اند، پس آنهایی که یکدیگر را می شناسند، با هم الفت می گیرند و آنها که یکدیگر را نمی شناسند، از هم پراکنده می شوند. و امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند دو هزار سال پیش از این که بدن‌ها را خلق کند، میان ارواح در عالم ارواح رابطه برادری برقرار نمود. و چون قائم ما اهل بیت علیهم السلام قیام کند، برادر از برادر خود در عالم ارواح ارث می برد و از برادری که در ولادت با او اشتراک دارد، ارث نمی برد.^{۴۶}

این عبارات به روشنی دلالت دارند که شیخ صدوق؛ مسئله تغییر حکم تقسیم ارث را از اعتقادات شیعه برنشمرده است، بلکه به انگیزه توضیح درباره روح در باور شیعه به این حدیث اشاره می کند به راستی میان این مطلب و سخنان جناب قفاری تفاوت بسیار است.

ثانیاً اگر وجود ضوابط متفاوت از سنت رسول گرامی

اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مستلزم انکار ختم نبوت و اعتقاد به نسخ شریعت اسلام باشد، اهل سنت در صف نخست معتقدان به نسخ دین اسلام و منکران ختم نبوت قرار خواهند گرفت؛ زیرا در میان روایت‌های اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم احادیثی با این مضمون وجود دارد که در آخرالزمان احکامی متفاوت با سنت رسول گرامی اسلام وضع و اجرا می شوند، در حالی که همه دانش مندان اهل سنت این مقررات متفاوت را نه مستلزم نقض در شریعت اسلام می دانند و نه مستلزم نسخ شریعت اسلام. افزون بر آن که میان این روایات و ختم نبوت تعارضی نمی انگارند. آنان با وجود پذیرش مقرراتی متفاوت با سیره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به چندین گونه میان این ضوابط متفاوت و خاتمیت آشتی برقرار کرده و هرگز این ضوابط متفاوت را نسخ آیین اسلام نخوانده اند! اگر روایاتی چنین درباره وضع قوانین متفاوت با سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به معنای انکار اندیشه ختم نبوت و نسخ آیین اسلام باشد، پس اهل سنت نیز باید در شمار منکران ختم نبوت و معتقدان به نسخ اسلام محسوب شوند و اگر در یک مورد بتوان میان ضوابط مخالف سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ختم نبوت و عدم نسخ شریعت آشتی برقرار کرد، در موارد مشابه نیز می توان چنین کرد. بسیاری از کتاب‌های معتبر اهل سنت، روایاتی به مضمون زیر را دربر دارند:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

والذی نفسی بیده لیوشکن أن ینزل فیکم ابن مریم حکماً مقسطاً یکسر الصلیب و یقتل الخنزیر و یضع الجزیه؛^{۴۷}
سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، زود است که فرزند مریم از آسمان در میان شما فرود آید و حاکمی عدالت گر باشد. پس صلیب را بشکند و خوک را بکشد و جزیه را لغو کند.

و در حدیثی دیگر فرمودند:

... لیس بینی و بینه نبیّ یعنی عیسی و آئه نازل...
فیقاتل الناس علی الإسلام فیدقّ الصلیب و یقتل الخنزیر و یضع الجزیه و یهلك الله فی زمانه الملل کلّها
إلا الإسلام؛^{۴۸}

میان من و او یعنی عیسی بن مریم علیه السلام پیامبری نیست و او از آسمان فرود خواهد آمد... پس با مردم بر سر اسلام بجنگد و صلیب را بشکند و خوک را بکشد و جزیه را لغو کند و خداوند در زمان او به جز اسلام تمام آیین‌ها را نابود نماید.

در شرح و تفسیر این روایات جلال‌الدین سیوطی چنین می‌نویسد:

و يضع الجزية أى لا يقبلها و لا يقبل من الكفار إلا الإسلام^{۴۸}
و يضع الجزية یعنی جزیه را نمی‌پذیرد و از کفار جز اسلام را نمی‌پذیرد.

و این‌کثیر نیز چنین می‌گوید:

ينزل إلى الأرض قبل يوم القيامة فحينئذ يؤمن به أهل الكتاب كلهم لأنه يضع الجزية و لا يقبل إلا الإسلام^{۴۹}

عیسی علیه السلام پیش از قیامت بر زمین فرود می‌آید و تمام اهل کتاب به او ایمان می‌آورند؛ زیرا او جزیه را لغو می‌کند و جز اسلام دین دیگری را نمی‌پذیرد.

نووی نیز احادیث یاد شده را این‌گونه توضیح می‌دهد:

«و يضع الجزية» فالصواب في معناه لا يقبلها و لا يقبل من الكفار إلا الإسلام و من بذل منهم الجزية لم يكف عنه بها بل لا يقبل إلا الإسلام أو القتل هكذا قاله الإمام ابوسليمان الخطابي و غيره من العلماء... و الصواب ما قدمناه^{۵۰}
تفسیر درست «و يضع الجزية» این است که او جزیه نمی‌پذیرد و از کفار جز اسلام را قبول نمی‌کند و پرداخت جزیه جای اسلام را نخواهد گرفت، بلکه او جز اسلام یا قتل را نمی‌پذیرد. این دیدگاه ابوسلیمان خطابی و عالمان دیگری است... و دیدگاه درست همان است که گذشت.

مبارک‌فوری در این‌باره چنین می‌نویسد:

حافظ در فتح‌الباری گفته است یعنی عیسی علیه السلام دین نصرانیت را باطل می‌کند، به این صورت که صلیب را حقیقتاً می‌شکند و آن بزرگ‌داشت خیالی نصاری نسبت به صلیب را درهم فرو می‌ریزد... و به نظر حافظ دیدگاه درست این است که عیسی علیه السلام جز اسلام را نمی‌پذیرد.^{۵۱}

دو پرسش اساسی درباره روایات یاد شده وجود دارد: پرسش نخست این که آیا این مقررات که حضرت عیسی علیه السلام وضع و اجرا می‌نمایند، مسیحی هستند یا اسلامی؟ به تعبیر دیگر، آیا آن حضرت ضوابط یاد شده را به منزله مقرراتی اسلامی اجرا می‌نماید و یا مقرراتی مسیحی؟ دیگر آن که اگر آن حضرت مجری احکام اسلام است، بنابر ضوابط دین اسلام اهل کتاب به پذیرش دین اسلام موظف نیستند، بلکه با پرداخت جزیه به حکومت اسلامی می‌توانند زندگی کنند، هم‌چنان که سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به همین گونه بوده است. با وجود این، چگونه حضرت عیسی علیه السلام که به اجرای احکام اسلامی مأمور است، برخلاف ضوابط اسلام

اگر وجود ضوابط متفاوت از سنت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مستلزم انکار ختم نبوت و اعتقاد به نسخ شریعت اسلام باشد، اهل سنت در صف نخست معتقدان به نسخ دین اسلام و منکران ختم نبوت قرار خواهند گرفت.

از اهل کتاب جزیه نمی‌گیرد و از آنها جز اسلام را نمی‌پذیرد؟ آیا این رفتار حضرت عیسی علیه السلام به معنای نسخ شریعت اسلام و نفی اندیشه ختم نبوت نیست، با این که قرآن کریم پیامبر اسلام را خاتم پیامبران معرفی کرده است؟

در پاسخ به پرسش نخست باید گفت افزون بر این که تعدادی از احادیث به صراحت از پایان یافتن رسمیت آیین اهل کتاب در آخرالزمان سخن گفته‌اند و این رخداد از ضوابط آیین مسیحیت به شمار نمی‌رود، هم‌چنان که بسیاری از محدثان و شارحان حدیث تصریح کرده‌اند، لغو شدن حکم اخذ جزیه نیز به معنای پایان یافتن زمان رسمیت آیین مسیحیت خواهد بود. بر این اساس، اقدامات حضرت عیسی علیه السلام براساس ضوابط اسلامی انجام خواهد پذیرفت و آنها را رفتاری نشأت گرفته از آیین مسیحیت نمی‌توان دانست. بسیاری از شارحان به این نکته تصریح کرده‌اند، از جمله:

سیوطی به نقل از علقمی می‌نویسد:

برخی گفته‌اند عیسی علیه السلام طبق قرآن حکم می‌نماید و نه براساس انجیل.^{۵۳}

و مناوی در این باره می‌نویسد:

عیسی علیه السلام به مهدی علیه السلام اقتدا می‌کند تا روشن شود که او پیرو پیامبر ما و حکم کننده به شریعت آن حضرت نازل شده است.^{۵۴}

مبارک فوری نیز می‌گوید:

در شرح السنه و غیر آن چنین آمده است که عیسی علیه السلام دین نصرانیت را باطل می‌کند و طبق شریعت حنیف عمل می‌کند.^{۵۵}

و عظیم آبادی به نقل از نووی می‌نویسد:

قاضی گفته است نزول عیسی علیه السلام و کشته شدن دجال به توسط وی نزد اهل سنت حق است و درست، به دلیل احادیث صحیحی که در این خصوص وجود دارد و دلیلی عقلی یا شرعی بر نفی آن وجود ندارد، پس پذیرفتن آن واجب است، ولی پاره‌ای از معتزله و جهمی‌ه و کسانی که با آنان در این باره موافقت کرده‌اند، این مطلب را انکار کرده‌اند و گمان کرده‌اند

این احادیث باطلند، به دلیل این که خداوند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را خاتم النبیین معرفی کرده و آن حضرت فرموده‌اند: «لا نبی بعدی» و هم‌چنین مسلمین بر این مطلب که پس از پیامبر ما پیامبری نیست و شریعت او تا روز قیامت هم‌چنان پایدار خواهد ماند و نسخ نخواهد شد اجماع دارند. لیکن این استدلال باطل است؛ زیرا مقصود از نزول عیسی علیه السلام این نیست که او به شریعتی نازل می‌شود که شریعت ما را نسخ می‌کند و در این روایات و دیگر روایات هرگز چنین مطلبی وجود ندارد بلکه این احادیث صحیح بر این معنا دلالت دارند که حضرت عیسی علیه السلام حاکمی دادگر نازل می‌شود که به شریعت ما حکم می‌کند و آنچه از شریعت ما مهجور مانده را احیا می‌نماید.^{۵۶}

و آلوسی نیز می‌نویسد:

عیسی علیه السلام هنگامی که از آسمان فرود می‌آید، بر نبوت پیشین خود باقی است و نبوت از آن حضرت انفکاک نیافته است، لیکن وی بر انجام ضوابط آن مکلف نیست؛ چراکه آیین مسیحیت برای آن حضرت و دیگران نسخ شده است و او به احکام شریعت اسلام اعم از اصول و فروع آن مکلف است.^{۵۷}

به رغم آن که حضرت عیسی علیه السلام بر پایه ضوابط اسلامی و سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیش می‌رود و از سویی، بر این اساس، آیین اهل کتاب رسمیت دارد و ایشان جزیه می‌توانند بپردازند، آیا این رفتار متفاوت حضرت عیسی علیه السلام به معنای نسخ دین اسلام و انکار ختم نبوت نیست؟

همه دانش‌مندان اهل سنت تأکید کرده‌اند که مخالفت سیره حضرت عیسی علیه السلام با سیرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به معنای نسخ دین اسلام و آوردن شریعت جدید نیست؛ چراکه حقیقت نسخ این است که در آغاز حکمی از نظر زمانی مطلق و بدون قید وضع شود و پس از سپری شدن مدتی لغو گردد. اما به حکمی که از آغاز به صورت محدود و تا زمانی معین وضع شود و با فرا رسیدن آن زمان معین خودبه‌خود لغو گردد، نسخ نمی‌گویند. مسئله مورد نظر نیز از مصادیق همین قاعده است؛ زیرا وقتی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «چون حضرت عیسی علیه السلام از آسمان فرود آید، جزیه نمی‌گیرد و از غیرمسلمین جز اسلام پذیرفته نمی‌شود.» این سخن به معنای رسمیت داشتن آیین اهل کتاب و نیز پذیرش جزیه محدود به زمان نزول عیسی علیه السلام است و پس از این زمان، هرگز چنین حکمی وجود ندارد تا عیسی علیه السلام آن را نسخ کند. حضرت عیسی علیه السلام نیز تکلیف اسلامی خود را از همین روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خواهد یافت. نووی در این باره می‌نویسد:

دیدگاه درست همان است که پیش از این بیان کردیم، یعنی عیسی علیه السلام جز اسلام را نمی‌پذیرد. بر این اساس، گاه سؤال می‌شود که حکم یاد شده برخلاف شریعت اسلام است؛ چراکه اگر اهل کتابی جزیه پرداخت، پذیرفتن آن واجب است و کشتن او جایز نیست، هم‌چنان‌که اجبار او بر اسلام جایز نیست. پاسخ پرسش یاد شده این است که: حکم یاد شده (وجوب اخذ جزیه و عدم جواز کشتن اهل کتاب و اجبار او بر اسلام) تا روز قیامت استمرار ندارد، بلکه این حکم از نظر زمانی محدود به پیش از نزول حضرت عیسی علیه السلام است و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این روایات صحیح از نسخ شدن این حکم به ما خبر داده‌اند. بر این اساس، عیسی علیه السلام ناسخ این احکام نیست، بلکه پیامبر ما صلی الله علیه و آله بیان‌کننده نسخ است؛ چراکه عیسی علیه السلام طبق شریعت ما حکم می‌کند، پس امتناع از قبول جزیه در وقت نزول طبق شریعت پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله است.^{۸۸}

جلال‌الدین سیوطی نیز می‌نویسد:

حضرت عیسی علیه السلام جزیه قبول نمی‌کند و از کفار جز اسلام را نمی‌پذیرد و مطلب یاد شده با مشروع بودن اخذ جزیه در سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بسا این اصل که حضرت عیسی علیه السلام شریعت اسلام را تغییر نمی‌دهد منافات ندارد؛ چراکه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این حدیث و احادیث مشابه این حکم را مقید به زمان نزول عیسی علیه السلام وضع کرده‌اند، نه این‌که وضع آن برای همیشه و تا روز قیامت باشد.^{۸۹}

آلوسی درباره کیفیت آگاهی حضرت عیسی علیه السلام از ضوابط اسلامی یاد شده (با پذیرفته نشدن جزیه و پایان یافتن رسمیت آیین اهل کتاب) علاوه بر روش یاد شده (اطلاع آن حضرت از طریق احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) در تفسیر خود این موارد را نیز بر می‌شمرد:

۱. تعلیم از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آسمان؛
۲. تعلیم از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به گونه شفاهی پس از نزول از آسمان؛
۳. تعلیم از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با ارتباط روحانی؛
۴. تعلیم از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیش از وفات حضرت محمد صلی الله علیه و آله؛
۵. تعلیم از فرشتگان؛
۶. تعلیم از طریق وحی.

وی در این باره می‌نویسد: «هنگامی که عیسی علیه السلام از آسمان فرود می‌آید، بر نبوت پیشین خود باقی است و نبوت از آن حضرت انفکاک نیافته است، لیکن وی به انجام ضوابط

همه دانش‌مندان اهل سنت تأکید کرده‌اند که مخالفت سیره حضرت عیسی علیه السلام با سیرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به معنای نسخ دین اسلام و آوردن شریعت جدید نیست.

آن مکلف نیست؛ چراکه آیین مسیحیت برای آن حضرت و دیگران نسخ شده است و او به احکام شریعت اسلام اعم از اصول و فروع آن مکلف است. بنابراین، به او وحی نمی‌شود و او حکمی وضع نمی‌کند، بلکه خلیفه رسول خدا ﷺ و یکی از حاکمان امت آن حضرت است. حاکمیت عیسی علیاً در میان امت اسلامی براساس شریعت اسلام است که پیامبر اکرم ﷺ آن را به حضرت عیسی علیاً در آسمان و پیش از نزولش تعلیم داده است. هم‌چنان که در پاره‌ای از احادیث این مطلب ذکر شده است و ممکن است او ضوابط اسلامی را از کتاب و سنت اخذ کند؛ چراکه او دست‌کم از رتبه اجتهاد برخوردار است و به کمک آن می‌تواند احکامی را که در ایام فرود آمدن بر زمین به آنها نیاز دارد مانند شکستن صلیب، کشتن خوک، لغو کردن جزیه و نپذیرفتن آن را استنباط نماید. عیسی علیاً درستی این احکام را از این کلام پیامبر گرامی اسلام ﷺ دریافته است: «همانا عیسی، حاکمی دادگر از آسمان فرود می‌آید و صلیب را می‌شکند و خوک را می‌کشد و جزیه را لغو می‌کند.» پس نزول آن حضرت پایان پذیرش جزیه از کفار و رسمیت داشتن غیراسلام است، نه این که نسخ آن باشد. این دیدگاه شیخ‌الاسلام ابراهیم لقانی در کتاب *هدایة المرید لجمهرة التوحید* است... و این دیدگاه لقانی را که عیسی علیاً براساس ضوابطی حکم می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ در آسمان و پیش از نزول به او تعلیم داده است، سفارینی در *البحر الزاخره* نیز ابراز داشته و به آن متمایل‌تر شده است...

برخی گفته‌اند که عیسی علیاً پس از نزولش احکام را به صورت شفاهی از پیامبر ما ﷺ و در حالی که آن حضرت در مرقد شریفشان هستند اخذ می‌کند. این دیدگاه توسط این حدیث ابی‌یعلی تأیید می‌شود: «سوگند به خدایی که جان من در دست اوست، بی‌تردید عیسی بن مریم علیاً از آسمان فرود می‌آید و اگر او بر مرقد من حضور یابد بگویند: ای محمد! من او را پاسخ خواهم داد.»

پاره‌ای دیگر احتمال داده‌اند اطلاع عیسی علیاً از ضوابط اسلامی به دلیل ارتباط روحانی آن حضرت با پیامبر اکرم ﷺ باشد و این مطلب امری بی‌سابقه نیست؛ چراکه دیدن حضرت محمد ﷺ پس از وفاتشان و دریافت معارف از آن حضرت در

حال بیداری برای تعدادی از شخصیت‌های کامل امت اسلامی اتفاق افتاده است. وی پس از ذکر اسامی چندین نفر از کسانی که آن حضرت را در عالم بیداری زیارت کرده‌اند و توضیح مفصل در خصوص امکان این مطلب چنین ادامه می‌دهد: پاره‌ای دیگر از دانش‌مندان بر این باورند که ممکن است عیسی علیاً آن دسته از احکامی را که مخالف با سیرت رسول اکرم ﷺ است، از آن حضرت پیش از وفاتشان گرفته باشد؛ زیرا می‌دانسته که به زودی از آسمان فرود می‌آید و به این احکام نیاز دارد. و البته اجتماع عیسی علیاً با رسول گرامی اسلام ﷺ به صورت یاد شده در احادیث بیان شده است. ابن عدی از انس چنین روایت کرده است: «روزی ما با رسول خدا ﷺ بودیم که به ناگاه عبا و دستی را مشاهده کردیم. پرسیدیم: ای رسول خدا ﷺ این عبا و دست چه بودند؟ فرمودند: آیا شما هم آن را دیدید؟ گفتیم: آری حضرت فرمودند: او عیسی بن مریم بود که بر من سلام کرد.»

ابن عساکر نیز از انس چنین روایت کرده است: «من با رسول خدا ﷺ گرد کعبه طواف می‌کردم، در حال طواف دیدم آن حضرت با کسی مصافحه نمود، ولی من آن شخص را ندیدم. عرض کردم: ای رسول خدا شما با کسی مصافحه کردید، ولی من او را ندیدم. حضرت فرمود: او برادرم عیسی بن مریم بود که منتظر ماندم طوافش تمام شود، پس به او سلام کردم.» و به همین دلیل عیسی علیاً نیز از صحابه آن حضرت شمرده شده است.

برخی دیگر از دانش‌مندان معتقدند که عیسی علیاً پس از فرود آمدن از آسمان احکام شریعت ما را از فرشته اخذ می‌کند. به این صورت که آنها را به وی تعلیم می‌دهد یا این که به او می‌فهماند، ولی این کار به صورت وحی از سوی خداوند نیست، هم‌چنان که وی به این احکام مبعوث نمی‌شود و گرنه این کار باعث جدیدی خواهد بود که نبوت جدیدی را در پی دارد، در حالی که کلام خداوند «و خاتم النبیین» بر انقطاع نبوت جدید دلالت می‌کند. بر این اساس، تعلیم فرشته به عیسی علیاً همانند تعلیم شریعت از استاد به شاگرد خواهد بود و فقط رویارویی با فرشته و دریافت از او و سخن گفتن با او تلازمی با نبوت ندارد و کسی که چنین توهمی کرده به تعبیر لقانی از حقیقت دور افتاده

است؛ چراکه براساس دیدگاهی، فرشتگان با مریم علیها السلام و مادر موسی علیه السلام سخن گفتند، هم چنان که فرشتگان با مردی که برای زیارت برادر دینی خود از خانه خارج شد، سخن گفتند و به او گفتند که خداوند او را دوست دارد، مانند محبتی که او به برادر دینی اش دارد... و روایات فراوانی بر دیده شدن فرشتگان توسط صحابه و سخن گفتن آنها با فرشتگان دلالت دارد... و برخی دیگر بر این باورند که بر عیسی علیه السلام پس از فرود آمدن از آسمان وحی نازل می شود. در این باره، از ابن حجر هیثمی سؤال شد و او گفت: «آری به او حقیقتاً وحی می شود.» هم چنان که در حدیث مسلم و غیر او از نواس بن سمعان روایت شده است و در حدیث صحیحی چنین آمده است: «در این حال خداوند به عیسی علیه السلام وحی می فرستد که «ای عیسی من بندگانی از بندگان خودم را خارج ساختم که هیچ کس نمی تواند با آنها بجنگد پس آنها را به سوی طور روانه کن» این وحی با جبرئیل صورت می پذیرد» چراکه او سفیر میان خداوند متعال و پیامبران است و این سمت برای غیر جبرئیل شناخته نشده است و حدیث «پس از من وحی نیست» باطل است و آنچه شهرت یافته که جبرئیل پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به زمین فرود نمی آید، اساسی ندارد... (پایان سخن ابن حجر) و شاید کسی که نزول وحی بر عیسی علیه السلام پس از فرود آمدن بر زمین را نفی کرده، منظورش وحی تشریحی بوده و موارد ذکر شده وحیی بود که تشریح در آن نیست. (فتاویٰ!)^۶

چنان که گذشت، دانش مندان اهل سنت درباره مقرراتی که حضرت عیسی علیه السلام متفاوت با سنت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وضع و اجرا می کند، هفت پاسخ داده اند و به تعبیری برای امکان پذیری آن هفت روش را بیان کرده اند. سه روش از میان روش های هفت گانه، یعنی تعلیم در آسمان، تعلیم پیش از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تعلیم از طریق وحی تسری پذیر به امام مهدی علیه السلام نیست؛ چراکه آن حضرت به آسمان نرفته و پیش از رحلت حضرت محمد صلی الله علیه و آله هم متولد نشده است. از سوی دیگر، وحی به معنای خاص آن تنها بر پیامبران نازل می شود و امام مهدی علیه السلام فاقد شأن پیامبری است. اما برای کیفیت اطلاع امام مهدی علیه السلام از مقرراتی که با سنت رسول اسلام صلی الله علیه و آله تفاوت دارد، براساس مبانی اهل سنت روش های چهارگانه دیگری محتمل است: استناد به روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای وضع مقررات جدید، تعلیم شفاهی از آن حضرت صلی الله علیه و آله، تعلیم از آن حضرت به وسیله ارتباط روحانی و تعلیم از فرشتگان.

حال چگونه اهل سنت لغو حکم جزیه به دست حضرت عیسی علیه السلام را ملازم با نسخ شریعت اسلام نمی دانند، آن را انکار اندیشه ختم نبوت نمی خوانند و برای توجیه آن هفت راه کار ارائه می کنند، اما براساس حدیث امام صادق علیه السلام که فرموده اند: «... چون قائم ما اهل بیت قیام کند برادر از برادر خود در عالم ارواح ارث می برد و از برادری که در ولادت با او شریک است ارث نمی برد»، مدعی می شوند که شیعه و به نسخ شریعت منکر اندیشه ختم نبوت معتقد است؛ به راستی چه تفاوتی میان لغو حکم جزیه به دست حضرت عیسی علیه السلام و تقسیم ارث براساس ارتباط در عالم ارواح وجود دارد؟ مگر هر دو مورد احکامی متفاوت با سنت پیامبر

اسلام نیستند؟ پس چرا یک مورد به نسخ شریعت و انکار ختم نبوت تفسیر می‌شود و دیگری هرگز مستلزم نسخ شریعت و انکار ختم نبوت دانسته نمی‌شود؟ این تفاوت در قضاوت با وجود تشابه در موضوع، آدمی را به تعجبی عمیق وا می‌دارد و مثل معروف «بائک تجزّ و بائی لاتجزّ» را یاد می‌آورد.

البته درباره روش نخست از روش‌های چهارگانه (استناد به احادیث پیامبر اسلام ﷺ) امکان دارد این سوال طرح شود که حکم لغو جزیه و پایان یافتن رسمیت آیین اهل کتاب توسط پیامبر اکرم ﷺ بیان شده است داد، چنان که آن حضرت در روایاتی به آن تصریح فرموده‌اند و حضرت عیسی علیاً به این روایت‌ها دست آویزد. آن حضرت با اعتماد به این احادیث مقررات جدید یاد شده را می‌تواند اجرا نماید و به همین دلیل، حضرت عیسی علیاً ضابطه جدیدی وضع نمی‌کند و شریعت اسلام را نسخ نمی‌فرماید. اما درباره تقسیم ارث بر اساس خویشاوندی در عالم ارواح و دیگر موارد که در کتاب‌های شیعه آمده، از رسول گرامی اسلام ﷺ حدیثی نقل نشده است. از این رو، رفتار امام مهدی علیه السلام به احادیث پیامبر اکرم ﷺ مستند نیست و لذا مخالفت آن حضرت با سیره پیامبر ﷺ جز نسخ شریعت اسلام و نفی اندیشه ختم نبوت معنایی نخواهد داشت.

برای پاسخ به پرسش یاد شده، ذکر دو مقدمه ضروری می‌نماید:

مقدمه اول

بی‌گمان روایت‌های موجود در کتاب‌های روایی اهل سنت، همه احادیث و فرمایش‌های پیامبر گرامی اسلام ﷺ به شمار نمی‌روند. محدثان اهل سنت خود بر این مطلب تصریح کرده‌اند. برای نمونه، بخاری که صحیح او معتبرترین کتاب روایی اهل سنت است، علی‌رغم این که شش صد هزار حدیث در اختیار داشته^{۶۱} تنها حدود چهار هزار از آنها را در کتاب خود ثبت کرده است و به تصریح خود بسیاری از روایات صحیح را به منظور پرهیز از طولانی شدن کتاب ذکر نکرده^{۶۲} و یا مسلم علی‌رغم سسی صد هزار روایتی که در اختیار داشته^{۶۳} تنها به ذکر حدود چهار هزار حدیث بسنده کرده است. احمد حنبل دیگر محدث مشهور اهل سنت نیز ۷۵۰ هزار حدیث در اختیار داشته^{۶۴} ولی تنها

حدود ۲۸ هزار از آنها را در مسند خود ثبت کرده است. با وجود این، آن چه از احادیث پیامبر گرامی اسلام ﷺ در کتاب‌های اهل سنت گردآوری شده، تنها بخشی از مجموعه فرمایش‌های آن حضرت به شمار می‌رود و آن حضرت احادیث فراوان دیگری هم داشته که محدثان اهل سنت موفق به ثبت آنها نشده‌اند. در نتیجه، با استناد به فقدان یک حدیث در کتاب‌های اهل سنت، انکار اصل وجود آن منطقی نیست.

مقدمه دوم

بنابر باور شیعیان که البته این باور از کلام اهل بیت علیهم السلام سرچشمه می‌گیرد، امامان معصوم علیهم السلام از پیش خود نه چیزی بر دین می‌افزایند و نه از آن می‌کاهند و نه شرح و تفسیری خودساخته از دین ارائه می‌دهند، بلکه همگی به متن فرمایش‌های پیامبر اسلام ﷺ می‌پردازند که به سند متصل و سینه به سینه از پیامبر اکرم ﷺ به آنها رسیده است. امام صادق علیاً به روایت حماد بن عثمان، هشام بن سالم و تعدادی دیگر از صحابه‌شان فرموده‌اند:

حدیثی حدیث اُبی و حدیث اُبی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین علیه السلام و حدیث الحسین حدیث الحسن علیه السلام و حدیث الحسن حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله ﷺ و حدیث رسول الله ﷺ قول الله عزّ و جلّ: ۵۰

سخن من سخن پدر من است و سخن پدرم کلام جد من است و کلام جدم کلام حسین علیاً است و کلام حسین علیاً کلام حسن علیاً است و کلام حسن علیاً کلام امیرالمؤمنین علیاً است و کلام امیرالمؤمنین علیاً کلام رسول خدا ﷺ و کلام رسول خدا ﷺ فرمایش خداوند بلندمرتبه است.

در حدیثی دیگر نیز آن گاه که جابر از امام باقر علیاً درخواست می‌کند که هرگاه حدیثی را برای او نقل می‌فرمایند، سندش را نیز برایش باز گویند. آن حضرت فرموده است:

حدّثنی اُبی علیاً عن جدّی رسول الله ﷺ عن

جبرئیل علیه السلام عن الله عز وجل و كلّمنا اُحدنك بهذا الاسناد؛^{۶۶}
 حدیث کرد مرا پدرم از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام از خداوند بلندمرتبه و
 هرگاه من برای تو حدیثی می گویم سندش این است.

در روایتی دیگر جابر از امام باقر علیه السلام چنین روایت می کند:

یا جابر انا لو کنا نحدّثکم برأینا کلّنا من اهل الکلین و لکنّا نحدّثکم بأحدیث نکنزها
 عن رسول الله صلی الله علیه و آله کما یکنز هؤلاء ذهبهم و فضّتهم؛^{۶۷}
 ای جابر اگر ما با نظر خود برای شما حدیث می کردیم، هر آینه از هلاک شدگان
 بودیم، لیکن ما برای شما احادیثی را بازگو می کنیم که آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله
 اندوخته ایم، هم چنان که اینان طلا و نقره خود را می اندوزند.

بر این اساس، تمام احادیث امامان معصوم علیهم السلام فرمایش های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است،
 هر چند ائمه علیهم السلام به ظاهر از پیش خود سخن بگویند و آن را به آن حضرت منتسب نکنند؛
 چرا که احادیث پیش گفته ضابطه ای کلی برای تمام روایات اهل بیت علیهم السلام به شمار می رود و
 همه آنها را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله استناد می دهد.

نکته آخر این که گرچه درباره مرجعیت دینی و سیاسی اهل بیت علیهم السلام میان شیعه و
 اهل سنت اختلاف نظر وجود دارد، در مورد صداقت و راست گویی اهل بیت علیهم السلام هیچ کس
 تردید ندارد. از همین رو، وقتی امامان معصوم علیهم السلام احادیث خود را سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
 معرفی کرده اند، به اقتضای صداقت و امانتشان باید بپذیریم که احادیث آنها واقعاً فرمایش های
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، هر چند امثال ابوهریره و عایشه و عبدالله بن عمر و کعب الاحبار آنها
 را نقل نکرده باشند. مگر این که اهل سنت ابوهریره ها و کعب الاحبارها را از امام باقر علیه السلام و
 امام صادق علیه السلام راست گوتر بدانند!

با توجه به دو مقدمه یاد شده، در پاسخ به پرسش پیش گفته باید گفت که درباره تقسیم
 ارث براساس خویشاوندی در عالم ارواح و امثال آن حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دست
 ما نرسیده است، اما در این باره از ائمه علیهم السلام روایت وجود دارد و براساس مقدمه دوم این
 روایات در واقع از فرموده های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شمار می رود و اقدامات امام مهدی عجل الله فرجه
 را براساس این روایات می توان توجیه کرد. از آن جا که این روایت ها در واقع فرمایش های
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند، امام مهدی عجل الله فرجه نه شریعت جدیدی می آورد و نه دین اسلام را نسخ
 می نماید، هم چنان که حضرت عیسی علیه السلام با استناد به سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنان رفتار
 می کند و به همین دلیل ناسخ شریعت و منکر اندیشه ختم نبوت به شمار نمی رود.

ناگفته نماند که خرده بینی جناب ققاری در عقاید شیعه جز اشکالی نیست که حدود
 هشتاد سال پیش امین الاسلام طبرسی آن را نقل و نقد کرده است. وی در این باره نوشته
 است:

مسئله هفتم: گفته اند وقتی که به اجماع مسلمین بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیامبری
 نخواهد بود، شما شیعیان چگونه مدعی می شوید که قائم عجل الله فرجه هنگام قیام از اهل کتاب

امامان معصوم علیهم السلام از
 پیش خود نه چیزی بر
 دین می افزایند و نه از
 آن می کاهند و نه شرح و
 تفسیری خود ساخته از
 دین ارائه می دهند.

جزیه نمی‌گیرد. به حکم داوود عمل می‌کند و شاهد نمی‌پذیرد و امثال این احکام را که شما در کتاب‌هایتان ذکر کرده‌اید، اجرا می‌کند، در حالی که وضع چنین احکامی به معنای نسخ شریعت اسلام و ابطال احکام آن است.^{۶۸}

امین‌الاسلام طبرسی پس از نقل این شبهه به آن پاسخ‌های متفاوتی می‌دهد و علامه مجلسی^{رحمته‌الله} نیز پس از نقل کلمات مرحوم طبرسی می‌نویسد:

حسین بن مسعود در شرح السنه به سند خود از پیامبر اکرم^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} چنین روایت کرده است: «سوگند به خدایی که جان من در دست اوست، زود است که پسر مریم در میان شما فرود آید. او حاکمی دادگر خواهد بود که صلیب را می‌شکند، خوک را می‌کشد و جزیه را لغو می‌نماید. پس آن‌قدر مال می‌بخشد که کسی آن را قبول نمی‌کند.» وی در توضیح این حدیث چنین می‌نویسد: «صلیب را می‌شکند» یعنی نصرانیت را باطل می‌کند... و «جزیه را لغو می‌کند» یعنی آن را از اهل کتاب برمی‌دارد و آنها را بر پذیرش اسلام وادار می‌دارد.

ابوهریره از پیامبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} در مورد نزول عیسی^{علیه‌السلام} چنین حدیث کرده است: «در زمان او تمام آیین‌ها به جز اسلام نابود می‌شوند» و بخاری به سند خود از ابوهریره از پیامبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} چنین روایت کرده است: «چگونه خواهید بود وقتی که عیسی بن مریم در میان شما فرود آید و امام شما از خودتان باشد.» همگان بر صحت این حدیث اتفاق نظر دارند. پایان کلام ابن‌مسعود.

من (علامه مجلسی) می‌گویم: حسین بن مسعود و غیر او احادیث دیگری را نیز در این خصوص روایت کرده‌اند. پس آنچه در مورد سیره قائم^{علیه‌السلام} نقل می‌شود مختص به شیعیان نیست و مخالفین ما نیز آن را نقل کرده‌اند البته آنها این رفتارها را به عیسی^{علیه‌السلام} نسبت می‌دهند با این که روایت کرده‌اند که «امام شما از خودتان است» پس آنچه پاسخ آنها به این اشکال

است [نسخ شریعت] پاسخ ما هم هست و این اشکال هم چنان که متوجه ماست متوجه آنها نیز هست.^{۶۹}

قفاری درباره این حدیث به کتاب بحار الأنوار ارجاع داده، از ابن‌رو، پیداست که پاسخ‌های علامه مجلسی و امین‌الاسلام طبرسی به این حدیث را نیز مطالعه کرده است. با وجود این، او تنها اشکال را از آنان گرفته و هیچ اشاره‌ای به پاسخ‌های آنها نکرده است که بنا بر انصاف سزاوار بود اگر پاسخ‌های این دو عالم شیعی را نمی‌پسندد، دست کم آنها را نقل و نقد نماید. شاید اسلامی که آقای قفاری سنگش را به سینه می‌زند و شیعیان را دشمنان آن می‌خواند چنین حکم کرده است! به راستی چقدر زشت و ناپسند است که کسی از یک سو مدعی دل‌سوزی و دفاع از دین اسلام باشد و مهم‌تر این که دیگران را به دشمنی و ستیزه‌جویی با این آیین مقدس متهم نماید و از سوی دیگر خودش به ابتدایی‌ترین و پیش افتاده‌ترین موازین دین اسلام پا بزند. اعاذن‌الله من شرور انفسنا.

نویسنده مورد نظر افزون بر این که روایت مورد بحث را مستلزم هدم شریعت و انکار ختم نبوت دانسته، مدعی شده که تقسیم ارث براساس رابطه در عالم ارواح مخالف منطق عقل است! در پاسخ باید گفت که بی‌گمان عقل تنها اجتماع و ارتفاع نقیضین و یا آن‌چه را به این دو انجامد، محال می‌داند و افزون بر این دو همه چیز از نگاه عقل ممکن‌الوجود است. از این رو، باید پرسید که ادعای مخالفت با منطق عقل درباره تقسیم ارث براساس ارتباط در عالم ارواح، جامع یا رافع نقیضین است و یا آن‌که به کدام از این دو می‌انجامد؟ البته روشن است که قفاری چنین استدلالی اقامه نکرده و نه می‌تواند اقامه کند. وی تنها چنین استدلال کرده که بشر نمی‌تواند چنین پیوندی را درک کند و از این رو چنین پیوندی معیار تقسیم ارث نمی‌تواند باشد. این استدلال نیز سست است؛ چراکه ما نیز می‌دانیم که عقل بشر در عصر صدور این روایت و در عصر ما راهی برای کشف این پیوند ندارد، اما از کجا که در آینده با توسعه حوزه علوم این امر امکان‌پذیر شود؟ مگر نه این که بسیاری از آن‌چه امروزه با گسترش مرزهای دانش ممکن و سهل‌الوصول شده، برای گذشتگان حتی تصورشدنی نبوده است؟ برای نمونه، اگر

صد سال پیش کسی ادعا می‌کرد بشر در آینده خواهد توانست با یک آزمایش پدر و مادر نوزادی را تشخیص دهد، آیا مانند قفاری آن را انکار نمی‌کردند و آن را مخالف منطق عقل نمی‌پنداشتند؟ بنابراین، ادعای مخالفت این روایت با منطق عقل از نظر عقلی سست و بی‌اساس است.

پاسخ به شبهه نخست گفته شد، ضابطه‌ای کلی است که به همه مواردی که در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام به امام مهدی علیه‌السلام سیرتی مخالف سیرت و سنت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نسبت داده شد سرایت می‌یابد. اگر سند روایاتی که از تفاوت سخن می‌گویند، اطمینان‌پذیر باشند، پذیرش سنت متفاوت امام مهدی علیه‌السلام با سنت پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نسخ شریعت اسلام و انکار ختم نبوت به شمار نمی‌رود؛ چراکه تمام این رفتارهای به ظاهر متفاوت که با سیره عملی حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم‌خوانی ندارد، در واقع به فرمایش‌های آن حضرت مستند است و از این رو، با سنت (قول، فعل و تقریر) ایشان کاملاً انطباق دارد. به همین دلیل، امام مهدی علیه‌السلام نه شریعت اسلام را نسخ خواهد کرد، نه پیامبری جدید خواهد بود و نه دین جدیدی بر بشر عرضه خواهد نمود.

شبهه دوم

دکتر قفاری در ادامه می‌نویسد:

و هم چنین منتظر شیعیان شریعت اسلام را در خصوص مسئله گرفتن جزیه از اهل کتاب تغییر می‌دهد و روایات آنها به این مطلب تصریح می‌کند که منتظر آنها در این مورد با شیوه پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مخالفت برمی‌خیزد. روایات آنها چنین می‌گوید: «صاحب این امر جزیه نمی‌گیرد، هم چنان که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جزیه می‌گرفت» و این سخن به معنای خروج مهدی از سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ایجاد تغییری عمدی در آن است. پس آیا جعل کنندگان این احادیث می‌خواستند شأن و جایگاه شریعت اسلام را در نظر پیروان خود سست کنند و آنها را بر خروج از شریعت اسلام برانگیزانند؟

نقد و بررسی

اولاً به جز عیاشی در تفسیر خود^{۶۱} و علامه مجلسی در بحار الأنوار^{۶۲} به نقل از تفسیر عیاشی، هیچ عالم شیعی دیگری حدیث مورد نظر جناب قفاری را در کتاب خود ذکر نکرده است. چنان که گذشت، نقل یک روایت در بحار الأنوار به معنای پذیرش آن در نزد علامه مجلسی؛ نیست. بنابراین، از میان صدها عالم شیعه تنها شخصیتی که این حدیث را پذیرفته، مرحوم عیاشی است. با وجود این، چگونه جناب قفاری از این اعتقاد با عنوان «اصول مذهب شیعه» یاد کرده و آن را به شیعیان نسبت داده و از آن نتیجه گرفته که شیعیان به نسخ شریعت اسلام معتقدند و دین اسلام را می‌خواهند تغییر بدهند؟

دوم آن که افزون بر نکته پیش گفته، بسیار مایه افسس است که جناب دکتر قفاری اعتقاد به لغو شدن جزیه در آخرالزمان را که تنها یک عالم شیعی بدان معتقد است، عقیده‌ای شیعی

معرفی کرده، ولی از احادیث مشابهی که بر همین مضمون دلالت دارند و عالمان بزرگ اهل سنت هم چون بخاری،^{۷۳} مسلم،^{۷۴} احمد بن حنبل،^{۷۵} ابن ماجه،^{۷۶} ترمذی،^{۷۷} بیهقی^{۷۸} و دهها عالم تراز اول دیگر سنی مذهب آن را روایت کرده‌اند، بی اطلاع است. این احادیث و تفسیر و توضیحات شارحان سنی مذهب درباره آن، به تفصیل در پاسخ به شبهه نخست گذشت. کاش جناب قفاری که از واضح‌ترین عقاید مذهب خود بی اطلاع است، به جای خرده‌بینی باورهای دیگران، همت خود را صرف آموختن معارف ابتدایی مذهب خود نماید.

شبهه سوم

نویسنده یاد شده درباره قضاوت امام مهدی عجل الله فرجه چنین می‌نویسد:

بلکه داوری و قضاوت در دولت منتظر براساس غیر دین مصطفی ص است در کافی و غیر آن چنین آمده است: «اباعبدالله فرمودند: «چون قائم آل محمد قیام کند، به حکم داوود ع و سلیمان ع داوری خواهد کرد و درخواست شاهد نخواهد کرد.»^{۷۹} و در حدیث دیگری آمده است: «چون قائم آل محمد قیام نماید، میان مردم مانند داوود ع داوری خواهد کرد و نیاز به شاهد نخواهد داشت.»^{۸۰} کلینی ثقة الاسلام شیعیان این عقیده را پذیرفته و برای آن باب خاصی با این عنوان قرار داده است: ردیابی در مورد این که چون امر ائمه ع ظاهر شد (به حکومت رسیدند) به حکم داوود ع و خاندان او داوری می‌کنند و درخواست شاهد نمی‌کنند.»^{۸۱} البته وجود عناصر تفکر یهودی در این دیدگاه کاملاً آشکار است و از این رو، برخی بر عنوان یاد شده این گونه حاشیه زده‌اند: «یعنی شریعت محمدی را نسخ می‌کنند و به دین یهودیت رجوع می‌نمایند.»^{۸۲} بین چگونه سازندگان این احادیث که به دروغ لباس شیعه‌گری به تن کرده‌اند، خواب دولتی را می‌بینند که در آن به غیر دین اسلام داوری می‌شود؟^{۸۳}

نقد و بررسی

پیش از پاسخ به مطالب یاد شده، تذکر این نکته مهم ضروری می‌نماید که قضاوت داوودی که روایات شیعه از آن بسیار سخن گفته‌اند، اصطلاحی خاص با بار معنایی خاص است. این اصطلاح به واقعه‌ای درباره داوود ع اشاره دارد که بدون رجوع به شاهد و یمین، براساس علم خدایی طبق واقع داوری می‌کرد. امام صادق ع در این باره فرموده است:

فی کتاب علی صلوات الله علیه... ان داود ع قال: یا رب ارنی الحق کما هو عندک حتی اقضی به فقال: انک لا تطیق ذلک. فآلح علی ربّه حتی فعل فجاءه رجل يستعدی علی رجل فقال: ان هذا أخذ مالی فأوحی الله عزّوجلّ لی داود ع ان هذا المستعدی قتل أبا هذا و أخذ ماله فأمر داود ع بالمستعدی فقتل و أخذ ماله فدفعه لی المستعدی علیه قال: فعجب الناس و تحدّثوا حتی بلغ داود ع و دخل علیه من ذلک ما کره فدعا ربّه أن یرفع ذلک ففعل ثمّ أوحی الله عزّوجلّ لی ان احکم بینهم بالبینات و أضفهم الی اسمی یخلفون به؛^{۸۴}

در کتاب علی ع چنین نوشته است: ... داوود ع به خداوند عرض کرد: پروردگارا حق را آن گونه که نزد توست، به من نشان ده تا طبق آن داوری کنم. خداوند فرمود: تو طاقت آن را نداری. داوود ع اصرار ورزید تا این که خداوند خواسته‌اش را برآورد. پس مردی نزد او آمد که از دیگری شکایت داشت و گفت: این مرد مالم را گرفته است. خداوند به داوود ع وحی کرد که این شکای پدر این شخص را کشته و مالش را گرفته است. به دستور داوود ع شاکی کشته شد و مالش را گرفت و به آن شخص داد. مردم تعجب کردند و در این باره سخن گفتند تا خبر به داوود ع رسید و از آن جهت اندوه‌گین شد. از خدا خواست تا این حالت را از او باز ستاند و خداوند نیز چنین کرد. آن گاه خداوند بلند مرتبه به او وحی کرد که میان مردم با شاهد و قسم داوری کن.

بر این اساس، مراد از قضاوت داوودی امام مهدی علیه السلام این است که آن حضرت بدون رجوع به شاهد و یمین براساس علم الهی خود به واقع قضاوت می‌کند. بنابر توضیحات یاد شده، قضاوت داوودی آن چنان که قفاری و هم‌فکرانشان پنداشته‌اند، به معنای داوری براساس آیین یهودیت نیست و آن حضرت در صدد اجرای ضوابط قضایی دین یهود نیست، بلکه در مقام داوری طبق مقررات قضایی اسلام حکم خواهد کرد و برای اثبات جرم به جای استفاده از شاهد و قسم، به علم الهی خود بسنده خواهند نمود. آشنایان با منابع شیعه می‌دانند که قضاوت داوودی، اصطلاحی خاص است و به معنای داوری به واقع و بدون رجوع به شاهد و قسم است. عجیب است که جناب قفاری با آن همه مراجعات به منابع شیعی، از این مطلب غفلت ورزیده و یا خود را به تغافل زده است.

به رغم گریز دکتر قفاری از قضاوت داوودی امام مهدی علیه السلام مسئله قضاوت قاضی به علم خود و بدون مراجعه به شاهد و اقرار، افزون بر این که به اقرار محدثان اهل سنت از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خلیفه دوم عمر سرچشمه می‌گیرد، در میان دانش‌مندان بزرگ اهل سنت نیز طرف‌دارانی دارد که پاره‌ای آن را با قیودی پذیرفته‌اند و عده‌ای دیگر به صورت مطلق به جواز آن فتوا داده‌اند. از این‌رو، بر فرض که مهدی شیعیان بدون رجوع به شاهد و اقرار و قسم براساس علم خود داوری کند، بدعتی در دین نگذاشته است و اولین شخصی نبوده که در دنیای اسلام چنین کرده است. «و لیس هذا أوّل قارورة کسرت فی الاسلام!» برای نمونه، این‌رشد در این‌باره می‌نویسد:

از جمله مسائلی که در خصوص آن، فقها با یک‌دیگر اختلاف نظر دارند، مسئله قضاوت قاضی به علم خود است. توضیح این‌که به اجماع علما قاضی در مورد جرح و تعدیل به علم خود قضاوت می‌کند و اگر شهود برخلاف علم او شهادت دادند، طبق شهادت آنها قضاوت نمی‌کند و او در خصوص اقرار و انکار خصم به علم خود عمل می‌کند... و هم‌چنین به اجماع علما قاضی در ترجیح دادن دلیل یکی از دو متخاصم بر دیگری به علم خود قضاوت می‌کند، اگر در آن اختلافی نباشد... اما در این خصوص که آیا قاضی بدون شاهد و اقرار هم می‌تواند طبق علم خود قضاوت کند یا این‌که تنها باید براساس شاهد و اقرار داوری نماید، میان فقها اختلاف نظر وجود دارد. مالک و بیشتر اصحابش و نیز احمد و شریح نظر دوم را پذیرفته‌اند، اما شافعی و کوفی و ابو‌ثور و جماعتی گفته‌اند قاضی می‌تواند براساس علم خود داوری نماید.^{۸۵}

در کتاب *عمدة القاری* در این‌باره آمده است:

در این مسئله علما دیدگاه‌های متفاوتی دارند. شافعی گفته است که قاضی می‌تواند در حق الناس به علم خود داوری کند، چه علمش مربوط به پیش از قضاوت باشد، یا پس از آن. ابو‌ثور نیز این دیدگاه را پذیرفته است. اما ابوحنیفه معتقد است که براساس علم پیش از قضاوت نمی‌تواند حکم کند، اما طبق علم پس از آن می‌تواند. ابو‌یوسف و محمد گفته‌اند که طبق علم پیش از قضاوت می‌تواند داوری کند... عبدالملک معتقد

قضاوت داوودی
آن‌چنان‌که قفاری و
هم‌فکرانشان پنداشته‌اند،
به معنای داوری براساس
آیین یهودیت نیست و آن
حضرت در صدد اجرای
ضوابط قضایی دین یهود
نیست.

است قاضی می‌تواند براساس علمی که در مجلس قضاوت برایش حاصل می‌شود، حکم کند و کرایسی می‌گوید به نظر من شرط جواز داوری قاضی به علم خود این است که او به صلاح و عفاف و راستی شهره باشد و به زیادی لغزش معروف نباشد و جریمه‌ای بر عهده‌اش نباشد و اسباب تقوا در او موجود باشد و اسباب تهمت در او نباشد. چنین قاضی‌ای می‌تواند به علم خود داوری کند، مطلقاً، ابوالیمان از شعیب از زهری از عروه از عاصیه حدیث کرد که هند دختر عتیبه بن ربیعہ نزد رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: «... ابوسفیان مردی بخیل است، آیا من می‌توانم از مال او مخارج خانواده‌ام را بردارم؟» پیامبر ﷺ فرمودند: «باکی بر تو نیست که نفقه آنها را به شکل مناسب (بدون اسراف) بپردازی.» طبق این حدیث پیامبر ﷺ به علم خود قضاوت کرده است.^{۸۶}

نویسنده کتاب *المعنی* نیز می‌نویسد:

ظاهر مذهب این است که حاکم به علم خود داوری نمی‌کند، نه در حدود و نه در غیر آن و نه عملی که مربوط به قبل از ولایت است و نه بعد از آن. این نظر شریح و شعیبی و مالک و اسحاق و ابو عبید و محمد بن حسن و یکی از اقوال شافعی است. اما از احمد روایت دیگری نقل شده است که قاضی می‌تواند به علم خود داوری کند. این نظر را ابویوسف و ابو ثور انتخاب کرده‌اند و دیدگاه دوم شافعی نیز همین است و مزنی نیز آن را اختیار کرده است؛ زیرا چون هند به پیامبر ﷺ عرض کرد که ابوسفیان مرد بخیلی است و نفقه مورد نیاز من و فرزندانم را نمی‌دهد، پیامبر ﷺ فرمودند: «از مال او به شکل مناسب به اندازه خود و فرزندان بردار!» و پیامبر در این ماجرا بدون شاهد و

اقرار به نفع هند حکم کردند؛ چراکه می‌دانستند هند راست‌گوست و ابن‌عبدالبر در کتاب خود از عروه و مجاهد روایت کرده است که مردی از بنی مخزوم به عمر بن خطاب از ابوسفیان شکایت کرده که ابوسفیان به او در مورد زمینی در فلان مکان ستم کرده است. عمر گفت: «من به این مطلب داناتر از مردم هستم. من و تو هنگامی که نوجوان بودیم، گاهی در آن‌جا بازی می‌کردیم. پس ابوسفیان را نزد من بیاور.» آن مرد چنین کرد و عمر به ابوسفیان گفت: «ای ابوسفیان بسا ما به فلان مکان بیا.» آنها برخاستند و به آن مکان رفتند. عمر به ابوسفیان گفت: «این سنگ را از این‌جا بردار و آن‌جا بگذار.» ابوسفیان گفت: «به خدا سوگند چنین نمی‌کنم.» عمر گفت: «به خدا سوگند می‌کنی و ابوسفیان پاسخ داد به خدا سوگند چنین نمی‌کنم.» عمر تازیانه خود را بلند کرد و گفت: «بی‌مادر سنگ را بردار و آن‌جا بگذار! تو ظلم قدیمت را فراموش کرده‌ای؟» پس ابوسفیان سنگ را برداشت و جایی که عمر می‌گفت گذاشت... آنها گفته‌اند که طبق این روایت عمر به علم خود قضاوت کرده است.^{۸۷}

آن چه گذشت تنها دیدگاه شماری از دانش‌مندان اهل سنت در خصوص جواز قضاوت قاضی به علم خود و بدون رجوع به شاهد و اقرار بود. از این‌رو، اگر بپذیریم که امام مهدی علیه السلام قضاوت داوودی می‌کند و شاهد نمی‌خواهد، این داوری حتی براساس فقه اهل سنت نیز قضاوتی اسلامی و هم‌آهنگ با سنت و سیرت پیامبر گرامی اسلام ﷺ خواهد بود. ای کاش جناب قفاری و هم‌اندیشانش به جای آن همه زحمت‌های بیهوده که برای خدشه زدن‌های بی‌اساس به شیعه، اندکی در محضر اساتید بانصاف سنی‌مذهب زانو می‌زدند تا با منابع اهل سنت آشنا شوند و این چنین درباره شیعه جاهلانه قضاوت نکنند.

بی نوشتها

- * کارشناس ارشد معارف و عضو هیات علمی مرکز تحقیقات مهدویت
۱. سوره احزاب، آیه ۲۱.
 ۲. شیخ مفید، الامالی، ص ۵۳، چاپ دوم: انتشارات دارالمفید، بیروت ۱۴۱۴ قمری.
 ۳. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۵۰.
 ۴. عبدالکریم سروش، «مهدویت و احیای دین»، مجله آفتاب، ش ۱۲، مهر ۱۳۸۰، ص ۶۳.
 ۵. همان، ص ۶۲.
 ۶. همان، ص ۶۳.
 ۷. همان.
 ۸. ناصر بن عبدالله بن علی الفقاری، اصول مذهب الشيعة الامامية الاثني عشرية، ص ۱۰۷۲-۱۰۷۴، انتشارات دارالرضا.
 ۹. همان، ص ۱۰۶۰.
 ۱۰. الامامة و التبصرة من الحيرة، ص ۱۵، چاپ اول: انتشارات مدرسة الامام المهدي عليه السلام قم ۱۴۰۴ قمری.
 ۱۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴، انتشارات مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ قمری.
 ۱۲. اوائل المقالات، ص ۶۸، چاپ دوم: انتشارات دارالمفید، بیروت ۱۴۱۴ قمری.
 ۱۳. الكنز الاعتقادية، ص ۲۸، چاپ دوم: انتشارات دارالمفید، بیروت ۱۴۱۴ قمری.
 ۱۴. تقریب المعارف، ص ۱۷۱، انتشارات فارس حسون، ۱۴۱۷ قمری.
 ۱۵. الاقتصاد، ص ۱۸۷، انتشارات مکتبه جامع چهل ستون، تهران ۱۴۰۰ قمری.
 ۱۶. الالفین، ص ۳۳۹۰، انتشارات مکتبه الالفین، کویت ۱۴۰۵ قمری.
 ۱۷. منتخب انوار المصیئة، ص ۹۹، چاپ اول: انتشارات مؤسسة الامام الهادي عليه السلام قم ۱۴۲۰ قمری.
 ۱۸. احمد بن محمد خالدبرقی، المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۹، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۷۰ قمری.
 ۱۹. حمیری، قرب الاسناد، ص ۶، چاپ اول: انتشارات مؤسسه آل البيت عليهم السلام قم ۱۴۰۹ قمری.
 ۲۰. کلینی الکافی، ج ۵، ص ۲۷۳، چاپ پنجم: انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۶۶ شمسی.
 ۲۱. همان، ص ۲۰۰.
 ۲۲. قاضی نعمان مغربی، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۶، انتشارات دارالمعارف، قاهره ۱۳۸۳ قمری.
 ۲۳. شیخ صدوق، الامالی، ص ۴۱۹.
 ۲۴. خراز قمی، کفایة الاثر، ص ۶۲، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ قمری.
 ۲۵. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۳، چاپ سوم: انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۶۴ شمسی.
 ۲۶. محمدجواد مغنیه، الشيعة في الميزان، ص ۱۲۱، چاپ چهارم: انتشارات دارالتعارف للمطبوعات، بیروت ۱۳۹۹ قمری. (به نقل از: الشافعی)
 ۲۷. الاقتصاد، ص ۱۵۱.
 ۲۸. شیخ طوسی، الرسائل العشر، ص ۱۱۱، انتشارات مؤسسة النشر الاسلامی.
 ۲۹. النافع يوم الحشر في شرح الباب الحادي عشر، ص ۸۱، چاپ دوم: انتشارات دارالاضواء، بیروت ۱۴۱۷ قمری.
 ۳۰. همان.
 ۳۱. ابن میثم بحرانی، قواعد المرام في علم الکلام، ص ۱۲۲، چاپ دوم: انتشارات مکتبه آية الله مرعشی

- نجفی، ١٤٠٦ قمری.
٣٢. کفایة الاصول، ص ٩٨، چاپ اول: انتشارات مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم ١٤٠٩ قمری.
٣٣. نهاية الافکار، ج ١ و ٢، ص ٣٧٨، انتشارات مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤٠٥ قمری.
٣٤. لمحات الاصول (تقریرات درس آية الله بروجردی)، ص ٤٧٤، چاپ اول: انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رضی الله عنه قم ١٤٢١ قمری.
٣٥. مصباح الاصول، ج ٢، ص ٢٧١، چاپ پنجم: انتشارات مكتبة الداوری، قم ١٤١٧ قمری.
٣٦. تهذيب الاصول (تقریرات درس امام خمینی رضی الله عنه)، ج ١، ص ٢٤١، چاپ سوم: انتشارات دارالفکر، قم ١٣٦٧ شمسی.
٣٧. همان.
٣٨. المحکم في اصول الفقه، ج ١، ص ٩٤، چاپ اول: انتشارات مؤسسه المنار، ١٤١٤ قمری.
٣٩. حقایق الاصول، ج ١، ص ٢٣٨، چاپ پنجم: انتشارات مكتبة بصیرتی، قم ١٤٠٨ قمری.
٤٠. اصول ١٠٥٩-١٠٧٥.
٤١. اصول مذهب الشيعة، ص ١٥٠٩-١٥٦٠.
٤٢. شيخ صدوق، الخصال، ص ١٦٩.
٤٣. حسن بن سليمان حلی، مختصر بصائر الدرجات، ص ١٥٩.
٤٤. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٣٠٩، چاپ سوم: انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت ١٤٠٣ قمری.
٤٥. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ١٧، ص ١٨٦، چاپ اول: انتشارات مؤسسه آل البيت علیهم السلام، بیروت ١٤٠٨ قمری.
٤٦. الاعتقادات في دين الامامية، ص ٧-٤٧، چاپ دوم: انتشارات دارالمفید، بیروت ١٤١٤ قمری.
٤٧. احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ٢، ص ٢٧٢، انتشارات دارصادر، بیروت: بخاری، صحیح بخاری، ج ٣، ص ٤٠، انتشارات دارالفکر، ١٤٠١ قمری: مسلم، صحیح مسلم، ج ١، ص ٩٣، انتشارات دارالفکر، بیروت.
٤٨. مسند احمد، ج ٢، ص ٤٠٦؛ ابی داود، سنن ابی داود، ج ٢، ص ٣١٩.
٤٩. جلال الدین سیوطی، الدياتح علي مسلم، ج ١، ص ١٧٨، چاپ اول: انتشارات دار ابن عفان، عربستان سعودی ١٤١٦ قمری.
٥٠. تفسیر ابن کثیر، ص ٣٧٤، انتشارات دارالمعرفة، بیروت ١٤١٢ قمری.
٥١. شرح مسلم، ج ٢، ص ١٩٠، انتشارات دارالکتب العربی، بیروت ١٤٠٧ قمری.
٥٢. تحفة الاحوذی، ج ٦، ص ٤٠٥.
٥٣. العطر الوردی، ص ٧١.
٥٤. فیض القدير، ج ٦، ص ٢٣، چاپ اول: انتشارات دارالتعارف، بیروت.
- المطبوعات، بیروت ١٣٩٩ قمری.
٥٥. تحفة الاحوذی، ج ٦، ص ٤٠٥.
٥٦. عون المعبود، ج ١١، ص ٣٠٧، چاپ دوم: انتشارات دارالکتب العلمیة، بیروت ١٤١٥ قمری.
٥٧. تفسیر آلوسی، ج ٢٢، ص ٣٤.
٥٨. شرح مسلم، ج ٢، ص ١٩٠.
٥٩. الدياتح علي المسلم، ج ١، ص ١٧٧.
٦٠. تفسیر آلوسی، ج ٢٢، ص ٤١-٣٤.
٦١. شوکانی، نیل الاوطار، ج ١، ص ١١، انتشارات دارالجیل، بیروت ١٩٧٣ میلادی.
٦٢. ابن حجر، مقدمه فتح الباری، ص ٥.
٦٣. نیل الاوطار، ص ١١.
٦٤. همان، ص ١٢.
٦٥. الکافی، ج ١، ص ٥٣.
٦٦. الامالی، ص ٤٢.
٦٧. محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات، ص ٣١٩، منشورات الاعلمی، تهران ١٤٠٤ قمری.
٦٨. طبرسی، اعلام الوری، ج ٢، ص ٣١٠.
٦٩. بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٣٨٣.
٧٠. همان، ج ٥٢، ص ٣٤٩.
٧١. تفسیر عیاشی، ج ٢، ص ٦٠، انتشارات المكتبة العلمیة الاسلامیة، تهران.
٧٢. بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٣٤٥.
٧٣. صحیح بخاری، ج ٣، ص ٤٠ و ١٠٧.
٧٤. صحیح مسلم، ج ١، ص ٩٣.
٧٥. مسند احمد بن حنبل، ج ٢، ص ٢٤٠.
٧٦. سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٢٦٣، انتشارات دارالفکر، بیروت.
٧٧. سنن ترمذی، ج ٣، ص ٣٤٤، چاپ دوم: انتشارات دارالفکر، بیروت ١٤٠٣ قمری.
٧٨. بیهقی، السنن الکبری، ج ١، ص ٢٤٤، انتشارات دارالفکر.
٧٩. الکافی، ج ١، ص ٣٩٧.
٨٠. شیخ مفید، الارشاد، ص ٤١٣؛ طبرسی، اعلام الوری، ص ٣٣٣.
٨١. الکافی، ج ١، ص ٣٩٧.
٨٢. محب الدین الخطیب، فی تعلیقه علی المنتقی، ص ٣٠٢ (هامش ٤).
٨٣. اصول مذهب الشيعة، ص ١٠٦.
٨٤. الکافی، ج ٧، ص ٤١٤.
٨٥. ابن رشد، بداية المجتهد و نهاية المقتصد، ج ٢، ص ٢٨٥، انتشارات دارالفکر، بیروت ١٤١٥ قمری.
٨٦. عینی، عمدة القاری، ج ٢٤، ص ٢٣٥، انتشارات دارالمعرفة، بیروت ١٤١٢ قمری.
٨٧. عبدالله بن قدامه، المعنی، ج ١١، ص ٤٠٠، انتشارات دارالکتب العربی، بیروت.